فاما چون بدانند مادر حدود خدای الکا بدارد بر عکس این شود و مولانا اعظم مفتی الجن
والانس نجم الدین عمر نسفی رح در کتاب اعداد آورده است که حق تعالی در مدة
نه ماه که بچه در رحم مادر است خون حیض را غذای او کرده است تا از راه ناف بوی
میرسد تا دهن بچه پلید نشود و مادر او را از نماز غایب شود تا نه ماه بچه در رحم
مادر با نماز مادر عادت کنند و خو گیرند فاما مادران از نادانی در مدة نه ماه نماز نگذارند
و فرزندان هم بی نماز باشند و آزارنده پدر و مادر باشند زیرا که مادر هر روز هیچ گناه
کبیره میکرد و پدر مر زن را امر معروف ننمود او مر گنهکار شد چون فرزند بزرگ شود
حق تعالی فرزند را بر ایشان گمارد تا ایشان را میرنجانید هم از آنکه مادر نه ماه نماز
نگذارده و این سخن درازست و امام روزگار و مقتدای نامدار امام جعفر صادق
رض فرموده است که حق تعالی هفصد جای در قرآن امر کرده است بگذاردن نماز هر که
یک روز نماز نکنند گویا که هفصد بار قرآن کردگار را خلاف کرده باشند و چون سلیمان
علیه السلام نماز دیگر از وقت رفت بسبب دیدن زن اسپان هزار اسپ را
فرمان کرد آنگاه خدای تعالی باد را مسخر او کرد و سلیمان الریح غدوها شهر در
و رواحها شهر و شیخ محی السنة حی الیدیه علم الهدی ابو منصور ماتریدی رح مردی بزرگ
عالم و صاحب مقامات بوده است و چون شب درآمدی نماز خفتن بگذاردی و در شهر
سمرقند جهودان و ترسایان بسیار بودی بدر خانه هر کدام رفتی و گفتی که نو بوا دو بوا
اگر توبه کردندی و بدین مهین رسول علیه السلام درآمدندی و اگر نه هلاک شدندی
این شیخ بزرگوار روزی در شهر سمرقند ناگاه میگشت ند و غلام کری فرد می بود شیخ

تاک در کوی می نهاد که وقت نماز پیشین در آمد و موذن ندا در داد و شیخ با وضو بود

دناک در دست داشت خواست که بر زمین نهد و بنماز مشغول شود ابلیس براه آمد

ببرد و گفت تاک در کوی نهم آنگاه نماز بگذارم بهمین قدر تاخیر در کار نماز کرد

چون سال چند بگذشت تاک با انگور رسید بسبب آن شیخ پوسته و تنبستان بود

از آن تاخیر موقوع ما چه انزلید اشود ناگاه کسان پادشاه در وقت آمدند و گفتند

حکم بر انجمله است که در تمامی شهر سمرقند را دهر رزی خمر بخته پادشاه اسلام طلب

داریم شیخ ابو منصور جامه بر تن پاره کرد و ماتم مسلمانی دسلمانان نمود و انگور تمامی

ایشان بداشت و رز و باغ بینداخت و گفت از امروز تا روزی که بدعت خمر

خواستن بود از آن تاخیر کردن من است در کار نماز و این حکایت خمر طلب کردن تا بخارا

و در همه روی زمین منتشر شد و خلق از این سبب بسیاری زمان زده شدند ان شاء الله

تعالی که بعد الیوم که در پادشاه اسلام است بدعت خمر خواستن و عفو طلب بر افتد

و در دنق اسلام هر روز زیاده شود و نام نیکو بماند بحق ملک الغفور چون علم الهدی

شیخ منصور رضی تاخیر در نماز کرد و خلق را بسیار زحمت شد مردم سمرقند جلای

وطن اختیار کردند و روی بشهر بلخ نهادند و در کتاب ونش العلماست

که فقیه ابو اللیث سمرقندی با مردم سمرقند عزیمت بلخ کرد چون نزدیک بلخ

رسیدند دزدان در کاروان افتادند و خلق را گرفتند و رختها را از چهارپایان

باز کردند و مهتر عیاران گفت بارها فرو ریزند و آنچه نقد بود بر بخته بر دارید

و چون بارها ریختید از هیچ جز دار کلوخ بیرون آمد و بسنید التسمیه در بارچه بوده

از هر که پرسیدند او گفت در بار ما نبوده است و هیچ عاقل از سمرقند کلوخ بار نکند
و هیچ نزد مهتر عیاران فرمود که اهل کاروان را بنشیند و بر نجانید تا راست گویند
که تا این کلوخها که بار کرده است و چکاره سلیح همی برند چون خلق را زحمت دل آغاز
کردند فقه الوالیلسم قندی پیش آمد و گفت این کلوخ را من در بار کرده ام
گفتند مگر رخت نداشتی گفت رخت داشتم اما بکار داشتم گفتند این کلوخها را
سلیح بچکار میبری گفت تا وقتی که بر زمین بول میکنم بدین کلوخ حلال و دست
خود را پاک کنم و کار نماز بسازم گفتند در بلخ کلوخ نیست که از سمرقند میبری گفت
باشد اما راه مسلمانی باریک است و کلوخ مردم بهر استنجا نمی باید گرفتن و دیوار مردم
خراب کردن روا نباشد مهتر عیاران را این سخن در دل کار کرد و روی بیاران
خود کرد و گفت ای برادران وقتی که در مسلمانی روا نیست که بمقدار کلوخ که اینجا
که هیچ قیمت ندارد و برگیرند و دیوار مسلمانی خراب کنند این چندین جبال مسلمانی
گرفتن و دل چندین مسلمانان را خراب کردن چگونه بود و دریغ باشند که در کاروانی
که چندین مسلمانان باشند و چنین مردی بود که با راه کاروان نیز نیم مصلحت الیست
همه مالها بدیشان باز دهیم و همه بر دست این عالم عامل توبه کردند و مالها کاروانیان
باز دادند تا بدانی که اگر روزگار و زمانه ناسازی کند ان باقی بر ماست الهی همه را
براه راست مستقیم دار اما اگر زنی در دنیا شوهران کرد و از یک یک جدا میشد
و بیرون می آمد و دیگری را شوهر میکند بعد موت آن شوهر اول فردای قیامت آن زن
را بکدام شوهر دهند چنانکه در دارد دنیا آن زن را در یک وقت دو شوهر روا نباشد
در آخرت هم حکم همین است. روایت میکند ابو درداء رضی که رسول علیه السلام فرمود
که آن زن بشوهر آخرین برسد و بعضی گفته اند بشوهر اولین دهند که ابو عذر

اوست و بعضی گفته اند که همه شوهران او را حاضر کنند و زن را اختیار دهند که یکی ازیشان

قبول کن هر کدام را قبول کند زن او باشند و این مسئله را امام صفاتی در کتاب

احکام النسا آورده است و این غریب است اگر مردی دست بشهوت بر زن

بیگانه نهد و این زن دختری دارد و این مرد تواند که دختر این زن بخواهد یا نه اگر

گوید تواند خطا باشد و اگر گوید نتواند که بخواهد هم خطا باشد صواب آنست اگر

این مرد را انزال منی شد از آن زن بسودتی تواند که دختر او را بخواند و اگر

انزال منی نبوده باشد نتواند که بخواهد زیرا که در صورت اول آنچه سبب در وجود آمدن

فرزند است نبشته اند که دختر او را بخواهد و این مسئله تعلق با صول فقه دارد

اگر مردی برای خدای تعالی میخواهد که عقد نکاح با زن خود تازه کند زن را باید

که کابینی که دارد بوی بخشد و مرا او را بهمان کابین عقد کند و چنین گوید بهمان

کابین که داری بنفس خود را بزنی بوی دادی زن گوید دادم مرد گوید قبول

کردم کابین لازم نشود یعنی این سخن آنست که خود را بمثل آن کابین بمن دادی

و این مسئله غریب است و سبب نجات یافتن از آتش دوزخ است زیرا که فردای قیامت

چون این زنان آتش دوزخ را ببینند بگدازند که کابین بخشیده و مرد را در عوض

کابین زن طاعت بباید دادن بدوزخ باید رفتن پس مردان را واجب بود که دانند

تا کابین را از ذمه خود را ساقط کنند و چیزیکه دلخواه زن آن چیز باشد بدهند

تا ایشان از سر کابین برخیزند و در خبر است که فردای قیامت آفتاب بقدر نیزه

بالای سرهای خلایق بتابد و بجز سایه عرش سایه دیگر نباشد منادی ندا کند این

الملوک العادل این الذین ینجافا جنوبهم عن المضاجع و این دهیات الطهور یعنی

کجا اند آن سلاطین عادل و کجا اند ریمنزدان که بیمار لشت بر خاک نشسته اند و تن بستند

نداده اند کجا اند آن عورتان که کابینها شوهران خود را بخشنده این همه را بزیر عرش
برند و در سایهٔ عرش بنشانند تا از آفتاب قیامت زحمت بدیشان نرسد و در خبر است
که جبرئیل علیه السلام و میکائیل علیه السلام و اسرافیل علیه السلام و عزرائیل علیه السلام با یکدیگر مناظره کردند
جبرئیل علیه السلام گفت که امین وحی منم و بر دشمنان خدا من بقهر کنم و میکائیل علیه السلام
گفت من فاضلترم که چرا اندر اعمال بندگان من دانم و اسرافیل علیه السلام گفت
من فاضلترم که صور می دمم و عزرائیل علیه السلام گفت که من فاضلترم که ملک الموت
و قابض الارواح منم خطاب حضرت عزت در رسید که حاکم عادلی که عدل نماید
و نابسندیدگی که بی انصافی باشد نگذارد که زبردستان بر زیردستان ظلم کنند
آن حاکم عادل بحضرت من از همه ملایکه فاضلتر است و عبد الله رض روایت کرده است
از رسول علیه السلام که فرموده است که سه قوم اند از زنان امت من که
عذاب گور ایشان برداشته اند که با فرزند من فاطمه رض در بهشت باشند اول
زنی که در تنگی از شوهر بوی رسد صبر کند دوم زنی که بر فعل بدی شوهر صبر کند
سیوم زنی که کابین خود را بشوهر خود بخشد و هر یکی ازین سه زنان را ثواب
هزار شهید بدهند و خواجه ابو حفص کبیر رضی روایت میکنند که هیچ گناه بدان
نرسد که بنده حق را زنی بود که کابین زن در گردن او بود و در دنیا طلبی نکرده باشد
و نوعی ساخته و کابین را بحلی از زن نخریده بود و با این همه اگر مرد مسلمان
را زنی بود که نماز نگذارد حق مسلمان است که او را ملامت کند از نماز کردن اگر قبول
نکنند در جامهٔ خواب وی نشوی او نکنند و اگر نماز کرد نیکو و اگر نه او را نیز بزند و این همه
از قرآن است قوله تعالی فعظوهن واهجروهن فی المضاجع تا آنجا که واضربوهن
و اگر این همه کنند و او نماز نمیکنند باید او را سه طلاق بدهد مکابره و اگر چند مال ندارد

ه کابین ملح بده که خدای تعالی را دیدن کابین زن در کردن بح ده بهتر از آن باشند که خدای
عز وجل را دیدن جواب سؤال و گفتن که با زن بی نماز چرا صحبت کردی و دختر
زنان بدین سبب اهل دوزخ اند و در خبر است که دوزخ را بهفت در است از آن چهار
در خود بجهت زنان کشایند و سه در از برای توانگران که حقهای حق را ادا کنند و یا در دیشان
بکیر بکنند فاما اگر زنان توبه کنند و بنماز رغبت کنند بهتر مردان بعد چهل سال یحیی
رسند و درین باب سخن بسیار است   مردی زنی بخواست و پیش از دخول یا بیش
از خلوة صحیحه که شود زن با مرد بمرد تمام کابین لازم نشود زیرا که صحیح بوده است فی نکاح بانتها
رسیده و هر چیزی که بانتها رسیده موکد و مقرر شود و خلوة صحیحه آنست که با وی بسته باشند
و زن و مرد در آنرا روزه فریضه بردن ایشان نباشد و کسی با ایشان نبود و در مسجد و رباط و حمام خلوت
درست نبود و اگرچه مرد و زن هر دو تنها باشند و خلوة صحیحه چون دخول است تا اگر طلاق
دهد تمام کابین لازم شود   اگر پرسند که زن و مرد در خانه اند که در بسته دارد و سکی
با ایشان نبود خلوة درست بود خطا باشد و اگر گوید درست نباشد هم خطا باشد
صواب آنست که بنگریم که اگر سگ از آن مرد بود خلوة درست باشد و اگر سگ
از زن باشد خلوة درست نبود که چون ببیند که مردی نجد اوند خود تعلق بازد
احتمال است فریاد کند و در مرد افتد و مردم را بشنوند و آنجا جمع شوند پس خلوة صحیحه
نباشد و درست نبود   اگر دختر با نو بکر را شخصی گوید مرا وکیل خود کردی
که به سیصد دینار دست سمان و به سیصد دینار کابین ترا بفلان کس دهم آن
دختر زبان هیچ نکوید و بسیار بگرید اگر گریستن از وی رضا باشد خطا بود و اگر
گوید رضا نبود هم خطا بود   صواب آنست که زن دیگر را بفرماید تا چشم
وی را بچشد اگر شور بود رضا نبود و اگر شیرین بود رضا بود زیرا که هر که از غم بگرید

آب دیده او شوهر بود و هر که از شادی بگرید آب چشم او شیرین بود و این مسئله را از برای
امتحان پرسند مردی ببازرگانی رفت و زنی وی بوی نامه نوشت که من بر تو حرام شدم
و تو بنده من شدی و چرا روا است ترا بفروشم و بهای ترا بخورم و من شوهر دیگر کرده ام صورت
این چگونه بود ای جواب صواب آنست که زن دیگر را بفرماید تا آب چشم وی را بچشد اگر شور بود
رضا نبود و اگر شیرین بود رضا بود زیرا که هر که از غم بگرید آب دیده او شور بود و هر که از شادی بگرید
آب چشم او شیرین بود و این مسئله را از برای امتحان می پرسند مردی ببازرگانی رفت
زن وی بوی نامه نوشت که من بر تو حرام شدم و تو بنده من شدی و روا است ترا بفروشم
و بهای ترا بخورم و من شوهر دیگر کرده ام صورة این چگونه بود الجواب آنست که مردی دختر خود را بزنی
بغلام خود داده بود پس آن غلام ببازرگانی رفت و در غیبت وی پدر آن زن که خواجه غلام
بود وفات کرد و غلام بسبب میراث بنده دختر شد و نکاح در میان نماند پس شوهر دیگر کرد و غلام را
تواند که بفروشد و بهایش خورد مردی زنی دارد و مدة بیست سال با هم بودند مرد ببازار
رفت چون بخانه باز آمد مردی بیگانه را دید در خانه که با زن او نشسته است و گفت تو در خانه من
چه میکنی گفت خانه و زن هر دو از آن من است و تو بنده منی صورة این مسئله چگونه باشد
آنست که زن آزاد را بنده یکی خواسته بود و چون این غلام ببازار رفت این زن آن غلام را از خواجه
بخرید در حال بلا عدة نکاح در میان نماند و هم در آن حال بزاد که عدة گذشت آن زن شوهری دیگر
کرد و در آنخانه و آن غلام را بوی بخشند زنی شوهر دارد و یک کنیزک هم دارد و این کنیزک خود را
بشوهر خود را بنکاح نمیدهد این نکاح درست می آید صورة این مسئله چگونه بود این زن کنیزک کسی
بوده باشد مکاتبه و این کنیزک مکاتبه شوهر خواست بر کنیزکی دیگر یعنی برانکه مهر شی آن کنیزک
یاد و این مکاتبه آن کنیزک را قبض کرد باجازة خواجه و این مکاتبه باجازة خواجه یا بی اجازة
خواجه یا بی اجازة خواجه آن کنیزک را بدین شوهر خود بنکاح داد روا باشد و این مسئله مشکل است

مردی مادر خود را و دو خواهر خود را بیک شوهر میدهد یکبار و این نکاح رواست

و هیچ جدائی نه دحال آنکه مادر و دو دختر و با دو خواهر یکبار در نکاح خواستن درست نیست

صورة این چگونه بود جواب کنیزکی بود در میان دو خواجه و این کنیزک پسری آورد و هر دو

خواجه دعوی این پسر بیکبار کردند و او پسر هر دو شد و هر یکی ازین دو مرد زنی داشت و هر یکی

ازین زن خود دختر داشتند و هر دو زن خواجه بقایا و نماند و آن کنیزک ام ولد هر دو خواجه

بود آزاد شد پس این پسر آن کنیزک مادر او شود و این دو خواهر پدری خود را بیک مرد بزنی

دهد روا باشد زیرا که خواهران یکدیگر نه اند و این کنیزک مادر آن خواهران نیست و این مسئله عجب

است مردی زنی بخواست چون یک سال تمام شد زن بزاد و گفت زنده آورده یا مرده

زن عالم بود گفت بر قول امام اعظم مالک رحمه مرده نزدیک امام اعظم ابو حنیفه رض زنده

صورة این چگونه بود الجواب آنست که این زن بچه آورده باشد و دست و پای زده باشد و بعد از آن

مرده نزدیک امام اعظم رض علامت حیاة بود و پس نزدیک او زنده بود و نزدیک امام مالک رحمه

علامت حیاة نبود که نزدیک او علامت گریستن بچه است پس نزدیک او مرده بود

زنی بزاد و نه مرده آورد و نه زنده و نه پسر و نه دختر و نه سفید و نه سیاه صورة این چگونه

بود و این سوال از جواب مشکلتر بود جواب آن بود که دو بچه آورده باشد یکی زنده دیگی مرده

دیگی دختر یکی پسر یکی سفید و یکی سیاه پس حکم مطلق نتوان کرد و این مسئله را در سبزوار پرسند

نداستند مردی میگوید که پدر مسلمان خود را میفروشم و بهای پدر خود را میخورم و مرا حلال است

صورة این چگونه بود جواب غلامی با جازة خواجه زنی آزاد بخواست و صد دینار کابین زن کرد

و این زن آزاد از آن غلام پسری آورد و زن بمرد پس این پسر از خواجه پدر خود کابین مادر خود

طلب کرد خواجه گفت که من سیم ندارم برو غلام مرا که پدر تست بصد دینار بفروش و کابین

مادر خود را بگیر پس پسر را روا باشد که پدر خود را بفروشد و بهای پدر حلال بود که بستاند و بخورد

مردی چهار زن خواست بعد از مدتی بمرد یکی از زن وی از وی هم میراث گرفت و هم کابین
دیگر زن وی نه میراث میگرفت نه کابین یکی زن کابین گرفت و میراث نه دیگر زن میراث
ببرد و کابین نه صورت این مسئله چگونه بود مردی را غلامی بنده بود و دو کنیزک بنده آن مرد
این هر دو کنیزک خود را بغلام خود بنکاح داد باز این غلام را و هر یک کنیزک را از آن دو کنیزک
آزاد کرد باز این غلام یکی زن مسلمه و یکی زن ترسا را بنکاح کرد پس آن غلام چهار زن
یکبار در نکاح شد بعده آن غلام بمرد پس آن زن مسلمان هم کابین برد و هم میراث
و زن ترسا کابین برد و میراث نه و زن کنیزک آزاد شده است میراث برد و کابین نه و زن
کنیزک که آزاد نشده است نه کابین برد و نه میراث و این مسئله غریب است ختم کرده شد بنکاح
قال النبی عم تناکحوا ولا تطلقوا فان من الطلاق یهتز العرش یعنی زن خواهند
و طلاق ندهند که از دادن طلاق عرش میلرزد اگر مردی را گویند چرا زن را طلاق نمیدهی
او گفت از آنکه نکاح من نکاح ترسایانست این مرد کافر نشود و زن بروی طلاق نشود و حیله
که خود را از دادن طلاق دور میدارد و این مسئله غریب است از مفتی پرسیدم در جواب
آن غلط کرد امام اعظم رض که در عدة انتقادیست که در زمانه امام اعظم ابی حنیفه رض
میان مرد و زن در شب جنگی افتاد مرد گفت زن را که اگر تو تا بروز صبح با من سخن بگوی
بغیر از طلاق و زن خاموش گشت و دیگر با مرد سخن نگفت و مرد ترسید که اگر تا روز با من
بگوید زن مطلقه چون نیم شب شد مرد نزدیک امام اعظم ابی حنیفه رض رفت و احوال
ماجری گفت امام گفت تو بخانه خود رو تا من این کار را از سر تو باز گیرم مرد بخانه آمد
و بخفت زمانی بود که امام اعظم ابی حنیفه رض بر بام مسجد برآمد و بانگ نماز گفت چون
گفت الصلوة خیر من النوم زن برخواست و گفت الحمد لله از شوهری تو خلاص
یافتم در روز شد مرد گفت تو جمع باش هنوز شب است و قصه با زن گفت

مردی سه زن دارد و هر زنی را استیزه داد و دیگر بانک و باز این سه‌ها را بگرفت و بر بام انداخت
و گفت هر کدام زن که سبب خود وا این نیاورد او را طلاق و زنان سبب خود را می شناسند چگونه
کنند که طلاق بر کسی نیفتد مسئله هر زن این هر سه سبب را بیند مرد او را دنا طلاق
نیفتد مسئله اندرون پرخم بود و بزبان طلاق گفت نزدیک امام محمد و ابی یوسف رح
طلاق واقع نشود و نزدیک امام اعظم ابی حنیفه رض طلاق شود و حد منی مسئله زنین را از
اسمان و مردانرا از زنان و قبارا از پوستین نشناسد درین حال چون زن را طلاق دهد
نزدیک امام ابو یوسف رح واقع نشود طلاق مسئله جماعتی خمر میخورند در باد از حضرت یکی را از ایشان
گفت هر گرا زن حرام است برهم زند و با پای بگوید هم دست برهم زند و با پای کوفتند زنان
ایشان حرام نشوند اگر گوید هر که را زن حرام است نعره زند هم نعره بزدند زن او حرام شود زیرا که
زیرا که طلاق قولی است هم بقولی ثابت شود و دست زدن و پای کوفتن فعلی است و بفعل
طلاق واقع نشود و این مسئله از فروق مولانا شمس الدین محبوبی است رح مسئله جمع خمر میخورند
حاشا کلم و یکدیگر را سیلی میزنند یکی را امیر مجلس است گفت بیایید تا قرار دهیم که هر که بعد از این
دیگری را سیلی زند زنی او سه طلاق همه گفتند بهلا و بدین قرار دادند بعد از آن یکدیگر سیلی
زنان ایشان طلاق نشود زیرا که این قرار فاسد است که شرعی نیست مسئله هر زنی که از شوهر
خود طلاق میخواهد مرد او را مشت میزند و میگوید طلاق بگیر طلاق طلاق واقع نشود و اگر زن
دانا بود و بگوید گرفتم طلاق طلاق واقع شود • اگر مردی را پرسیدند که زن داری او گفت
او گفت زن ندارم زن او را طلاق نشود زیرا که دروغ گفته مسئله اگر مردی زن خود را
میگوید که تو بعکس منی بر قول امام اعظم ابی حنیفه رض طلاق واقع نمیشود اگر چه نیت
طلاق داشته باشد زیرا که معنی این سخن او آنست که خویش منی و این مسئله از
را الفقها اهل خوارزم است و مردمان خراسانی این لفظ را بسیار میگویند مسئله

بیج لفظ است که بدان پنج لفظ طلاق واقع شود و عالم و جاهل فرق نیست در گفتن این الفاظ
یکی را طلاق و دوم طلاق سیوم طلاک چهارم تلاک پنجم طلاغ و بر استاد خود چنین خوانده ام
که وقتی ترکی بخارا آمد زن او از او طلاق خواست ترک گفت ترا طلاک دادم و تلاق بزبان ترکی
تیر را گویند و علماء بخارا از وی این تاویل قبول نکردند و گفتند طلاق افتاده است فاما اگر
پیش از گفتن این کلمات دو گواه بگیرد که چنین خواهم گفت و بوقت گفتن گواهان حاضر باشند
طلاق واقع نشود — مردی سوگند خورد بطلاق که خمر نخورم و خمر خورد و او دو زن دارد
هر یکی را یک طلاق بر گرفتند و اگر سه یا چهار زن داشته باشد همین حکم دارد که هر یکی را یک
طلاق بیفتد — مردی مدتی غایب شد زن او شوهر دیگر کرد و این را از وی فرزندان
شدند مرد غایب شده حاضر شد زن از آن او باشد و فرزندان از آن شوهر دوم و این روز
فتوی بر این قول است و این مسئله را مسئله اولاد خوانند — مردی یکی را گفت زن ترا من طلاق دادم
گفت نیکو کردی طلاق واقع نشود و اگر گوید کردی طلاق واقع شود فرق آن است که چون گفت کرد
طلاق واقع شود یعنی روا داشته باشد و از دور تاسف چنین گفت و آنچه گفت نیکو کردی
یعنی کار بی فایده کردی چون طلاق بدست تو نیست این مسئله از فروق مولانا شمس الدین محمود است
— مردی زن را گفت اگر امروز مرا طعام ناری که در وقت آن هیچ [illegible] نمک
در دیگ کنی و بوقت خوردن آن طعام هنوز بی نمک باشد و دیگر نمک باید تو از سه طلاق
[illegible] چکند که او را طلاق واقع نشود — [illegible] هیچ [illegible] آب هیچ [illegible] نمک چند بیضه
مرغ در دیگ کند و آن بیضه ها در میان آب نمک بجوشاند و پخته کند و بیضه پخته با نمک پیش
شوهر آورد که هنوز بی نمک باشد و طلاق واقع نشود و این مسئله معقول است و از استاد از
بخارا [illegible] دارم — رسول علیه السلام فرموده است که هر که بنده آزاد کند بعضو
هر عضوی که از آن بنده است حق تعالی عضوی از اعضای آزاد کننده را از عذاب آتش دوزخ

ازاد کند و باید همه حکم شرح آنست اگر این غلام را ازاد نمیکنند و بفروشند و بهای او ملکی
بخرد و وقف کند ثواب وقف کردن زیاده از ازاد کردن غلامست تا عمل جاری باشد زیرا که وقف
روز قیامت موید میماید و ایجاد واقف را ثواب میرسد و چون غلام نماند ثواب منقطع شود
اگر شخصی غلام خود را گوید که ای برادر من و یا ای عم من و یا کنیزک خود را گوید که ای خواهر من
و یا ای عمه من و یا خاله من ازاد نشود و لیکن غلام خود را گوید ای فرزند من یعنی ای پسر من
این غلام ازاد شود بدان جهت که میتواند که غلام نژاد فرزند تواند نمود غلام ازاد و اگر غلام
مراد مهتران خواجه باشد ازاد نشود و اگر کنیزک را گوید ای دختر حکم همین دارد اگر شخصی بنده
دارد و گوید که همه بندگان هیچ ازاد اند و از هیچ و گوید همه بندگان روی زمین ازاد اند
بنده او ازاد نشود و فتوی برین قول است چنانکه در طلاق گفتیم فاما اگر گوید فرزندان
آدم همه ازاد بنده او ازاد شود باتفاق علما اگر غلامی خواجه خود را بجای تنها بگیرد
و خبر کنند که مرا ازاد کن خواجه از بیم جان خود او را ازاد کرد ازاد شود اما تمام قیمت
خود را بخواجه باید داد اگر غلامی و یا کنیزکی را ازاد کند همه مال ان غلام و ان کنیزک
خواجه روا باشد مگر جامه پوشیده باشند اگر خواجه جزی بنده خود را بخشید درست
شود و بندگان را حکم طلاق زنان خود ملک شود خواجه زن غلام خود را طلاق نتوانند داد
خواجه و غلامی براهی میروند در میان راه غلامی ازاد شد و خواجه بنده او
صورت این مسئله چگونه بود الست که خواجه کافر بود غلام مسلمان در دار حرب دار الاسلام
قوه نداشت و چون مسلمانان قوه گرفت و مسلمان بر کافران دست یافتند ان غلام
در راه خواجه را گرفت و از اسیر کرد غلام ازاد شد و چون کافر است بنده او باشد
و این مسئله غریب است و مشکل است مردی غلام خود را گفت که هر دو اسب مرا یعنی
فرس مرادی یا به الم مراد با بهائم آمده و تو از مال من ازاد غلام اسب را تا آب مرد اما

اما چوب و آب را نخورد غلام آزاد شود یا نه جواب آنست که زن غلام آزاد شود زیرا که شرط
بجا آورده بود مسئله مردی غلام خود را گفت هر کدام از شما این چوب را با این سنگ را اینجا
برکرده بفلان موضع برد از مال من آزاد و بندگان همه یکبار آن چوب و با سنگ را
برگرفتند و بران موضع بردند همه آزاد شوند یا یکی بنده آزاد شود اگر گویی همه آزاد شوند
خطا باشد و اگر گویی یک بنده آزاد شود هم خطا باشد صواب آنست که بنگریم که اگر
این چوب و سنگ چنانست که یک غلام میتواند که برگیرد ازین غلامان هیچ کدام آزاد نشود
زیرا که شرط آزاد شدن برگرفتن یک کس است و اگر این چوب و سنگ چنان است
که گوی که گفته است که هر کدام از بندگان در برگرفتن چوب و سنگ یکدیگر را مددکاری
کند از مال من آزاد شوند شرط موجود شد و این مسئله دشوار است و از مسائل عبابادی گوشه الم
مسئله کنیزکی از خواجه فرزند ندارد و او میخواهد که با وی وطی کند و فرزند آرد اما معتبر شد که ام ولد شود و
نتواندش فروخت چه حیلت کند جواب آنست حیله کند که آن کنیزک را به بچه طفل خود فروشد
و باز مان کنیزک نکاح کند پس همه فرزندی که شود آزاد باشند و کنیزک خود آزاد نشود و این مسئله
غریب است مسئله مردی غلام خود را بجای فرستاد و گفت اگر در راه هر کس که ترا پیش آید و ترا بگیرد
تو بگو که من آزادم پس غلام را یکی در راه گرفت غلام گفت من آزادم آزاد شود یا نه اگر گوید
شود خطا باشد و اگر گوید نشود هم خطا باشد صواب آنست اگر خواجه او را گوید که ترا آزاد کردم
تو چنین بگو آزاد نشود و قول دیگر آنست عند الله آزاد نشود و این مسئله دشوار بود مسئله
اگر پرسند که زن و شوهر که دو بنده باشند تواند بود که فرزندان که از ایشان در وجود آیند
همه آزاد باشند جواب آنکه کسی ایشان را آزاد کند یا وصیت باز آزاد کردن کند یا نه
جواب گوی تواند بود و صورت این مسئله چنان باشد که مردی آزاد را پسری بنده کنیزک
خود را بدین پسر خود را که بنده دیگر است بزنی دهد برضای خواجه او پس هر فرزندی که از آن ان

در وجود آید آزاد باشند زیرا که فرزند تبع مادر بود در آزادی و در بندگی و در ملکیت آن فرزندان
خواجه مادر باشند و در ملک وی آیند لیکن آزاد شوند بحکم قرابت که در ملک جد خود افتادند و همیشه
امتحانی است مسئله اگر صیادی دام نهاد و جانوران گرفت و بعضی از دام رفتند و جستند
آنچه رفته اند همچنان آنکه در ملک صیاد باشند اگر جانور آنرا یکی بگیرد حرام بود پس باید که صیاد
بگوید که هر که بگیرد او را مباح کردم تا اگر دیگری بگیرد او را حلال بود پس اگر مردی جانوران
میخرد و آزاد میکند از ملک او بیرون نمیرود و اگر چهار پای بیرون خود را از آن راه آزاد کند
درست نیست همچنان در ملک وی است و عتق و آزاد کردن خاص مر فرزندان آدم راست
نه حیوانات را و اگر کسی حیوانات را و یا مرغان و جانوران گرفته را آزاد کند و لیکن این جانوران
و مرغان هر دانه و غله مردم که بخورند و ضایع کنند فردای قیامت او را از عهده آن بیرون
می باید آمدن فاما چون در وقت آزاد کردن بگوید که هر که بگیرد او را مباح کردم آن و بال و آن
عهده در گردن او نبود و بعضی از یاران رسول علیه السلام در بازار مرغان را خریده اند و رها کرده اند
و گیرنده را مباح کرده اند و رسول علیه السلام روا داشته و منع نکرده اند والله ولی التوفیق
مسئله اگر شخصی سوگند یاد کرد و گفت مر غلام و بندگان خود را که امروز شما
همچنان کنید مر سگ ایشان را آزاد کند چه کند تا سوگند بر گردنش نشود الجواب آنست
که جامه ایشان را پاره کند و پای ایشان در زمین بکشند تا سوگند بر گردن نباشد مسئله
اگر مردی سوگند خورد که فلان زن سخن نگوید و آنکس آن زن خود را طلاق داد بعده با آن
زن طلاق داده آن مرد سخن گفت سوگند زیرا که این اضافت نیست هر که با زن فلان
سخن نگوید از برای تعریف است نه از برای شرط و اگر کسی سوگند خورد که در سرای
فلان نیاید و یا با بنده فلان سخن نگوید و آنکس آن سرای را فروخت و یا آن غلام
را آزاد کرد و یا بفروخت آنگاه آن شخص بدان سرای در آید و یا با آن غلام سخن گفت
سوگند

سوگند بر گردنش نیاید از برای آنکه سرای بنده مقصود نه اند ملکه خداوند سرای و خداوند بنده
مقصود است از سوگند پس اضافت در اینجا برای شرط است و اینمسئله مشکل است
اگر شخصی [illegible] خورد که فلان کار نکند و لفراموشی و یا با اکراه و یا بجران کار کرد و یا
در بیهوشی و در [illegible]تی سوگند شکن بکردن شود نزدیک امام اعظم رض و نزدیک امام شافعی
رح سوگند بکردن لبشود مردی سوگند خورد که ازین شهر بردم نه پوشیده و نه برهنه
نه بر روز نه بستنه و نه بر چهار پایه و نه برای لیغی پیاده چگونه کند که سوگندش بکردن نیاید جواب
آنست که در صحبه بیرون اید تا آفتاب بنیاید حکم روز بود نه حکم شب و در حق مرو دران این قیدرا
از استاد خود شنودم و بر چهار پای که البتن بود بنشیند و دام در خود کند از عهد سوگند
بیرون آمده باشند اگر شخصی سوگند یاد کرد که امروز از ملک ولایت این ملک بیرون شود
و اگر نه رود زن وی سه طلاق و حلال آنکه این ملک ولایت چند در چند فرسنگ است
که در یک روز بیرون نتواند شد چگونه کند که طلاق نیفتند جواب آنکه در مسجد رود و یا در
گورستان که گورستان و مسجد ولایت کسی نیست مردی سوگند که اگر امروز سوره
فاتحه را نخواهم زن از وی سه طلاق و اگر نخواهم شده اورا زاد چگونه کند که زن را طلاق
شود و بنده آزاد نگردد جواب آنست که بپارسی بخواند تا سوگند بکردن لبشود و این مسئله
در اجوبة المفادی است مردی سوگند خورد که آنچه درین کوزه است بخورم و در کوزه
خمر بود چگونه کند که سوگند بر گردن او نیفتد قدری نمک در کوزه کند تا سرکه شود
آنگاه آنرا بخورد سوگند بر گردن نشود و اینمسئله را از استاد خود شنودم
شیخی یوسف همدانی نام بی آن مقام داشت بهر شهری که در آمدی تمامت
خلق که دران شهر بودی همه گریه شدی و چون از آب آموی گذشت بهر شهری که
در بخارا بود همه گریه شد و آب آموی از بخارا البتت فرسنگ راه است مردم بخارا را

باستقبال او درآمدند بسبب این کرامت که ظاهر کرد مسئله شخصی سوگند خورد که امروز بیک
غسل پنج نماز گذارده ام که هر نمازی را میباید گذارد و دو نماز را نه صورت این چگونه باشد
جواب آن مردی بود که در شب غسل بروی واجب بود و صبحدم غسل کرد اما آب در بینی کردن
فراموش کرد و روزه دار بود چون وقت نماز شام روزه گشاد و آب در کرد غسل او در
درست شد و نماز شام و نماز خفتن ادا ازین کار روا باشد و نماز بامداد و نماز پیشین و نماز
دیگر روا نباشد و قضا این نماز بروی لازم بود مسئله شخصی سوگند را خلاف کند و سوگند
او بطلاق و عتاق نبوده باشد بلکه بحق تعالی و بصفات پاک او بود چکند جواب اگر توانگر
بود بنده آزاد کردن قدرت ندارد ده مسکین طعام دهد و ده مسکین را جامه پوشاند
و این دستگاه ندارد سه روز پیاپی روزه دارد چنانکه هر شب روزه بگشاید و سحر بخورد
مسائل البیع چون دو کس با یکدیگر بیع کنند و ایجاب و قبول حاصل آید نزدیک امام اعظم
ابوحنیفه رض هیچ یکی را اختیار مجلس نباشد و نتوانند که بیع را براندازد و نزدیک امام شافعی
رض تا مادام که در مجلس بیع باشند هر کدام که خواهد بیع را تواند که براندازد و چون از مجلس
برخیزند نتوانند مگر بعیب شرعی رد کنند و آنچه میگویند که تا سه شب در میان نشده نتوانند که بیع
را براندازند سخن عوام الناس است و در مجلس بیع بها دادن و یا بوقت بیع دست دادن
شرط نیست آنچه گویند بیع از دادن دست است اعتباری ندارد و در بیع رضا فروشنده و خرنده
شرط است و بیع باکراه و جبر درست نیست بلکه مکروه را چنان آمده و رسول علیه السلام فرموده
است من اقال نادما اقال الله عثرته یعنی هر که با پشیمان شده بیع براندازد خدا تعالی
گناهان او را براندازد و در بعضی جای خوانده که امام اعظم رض مدت مدید در بغداد بزازی
کردی طلب بخند که بدین حدیث عمل کرده شود تا روزی ده گز کرباس بفروخت و چون
خریدار کرباس بخانه خود برد باز آورد و گفت عدلی بمن باز ده که مرا این کرباس نمی شاید امام

اعظم رضا ازان کس که مال پس بگرفت و عدلی تولی از داد انچه در دوکان بود هم به ران بگرا آن
مسئله نمکین بود او دوکان را وقف کرد و تجاره ترک کرد و تجاره را ترک گرفت
اگر دو کس در راه ... بودند و کالای یکدیگر میفروشند و متحرکند بیع درست نبود زیرا که
براه رفتن مجلس مبتدل میشود و ایجاب و قبول در یک مجلس باید این مسئله از
کتاب مطالب ما افتخار الدین است مسئله مردی را بر دیگر صد دینار قرض است و میخواهد
که این صد دینار را صد و پنجاه دینار کند چنانکه در شرع روا بود چگونه کند جواب
باید که بدین صد دینار از غریم خود کالای معین بخرد و قبض کند و باز این کالای را
بمبلغ صد و پنجاه دینار بدین غریم فروشد و کالا را بوی دهد و میعاد معین کند
وقت ادا را و رسول علیه السلام یاران اجمعین تعلیم داده است این بیع را عینه گویند عبر مسئله
مردی درمی بقصاب داد و گفت دو گوشت بر کش و درین زنبیل نه و دوکان
خود بسته تا من بیایم و بخانه خود برم قصاب گوشت برکشید و در زنبیل کرد و در
دوکان بنهاد گوشت را اگر سگ بخورد قصاب را زیان باشد یا خرنده را اگر گوی قصاب را
خطاب شد و اگر گوی خرنده را هم خطا باشد جواب صواب آنست که بنگریم اگر خرنده تعیین
کرده است که این پهلو و یا این پای بر کش و در زنبیل نه خرنده را زیان باشد و اگر تعیین نکرده است
ازان قصاب هلاک شده باشد زیرا که قبل القبض انچه هلاک شده باشد و اگر موضع
گوشت معین کرده بود گویا که قبض کرده و بعد القبض انچه هلاک شود ازان خرنده باشد
و این مسئله از فواید است مسئله اگر یکی را صد من گندم بر شخصی باشد و در وقتی که گندم قیمت
گرفت ازوی طلب کرد و گفت من ندارم به تسعیر وقت ازوی قباله بستاند درست نشود
زیرا که نقل دین است بدین بی قبض و این مسئله گندم بها گویند و این مسئله در محیط است
و رسول علیه السلام فرموده است که هر که ربوا خورد فردای قیامت نیزه و تبر از آتش در دست

وی بهند دخو عطا سحضرت عزة در رسد که چنانکه در دنیا به نیزه با عنس جنک کردی اینجا
نیز جنک کن هر که سود از خورد دستاند فردای قیامت طاعتهای از وی بستانند و
بخصم او دهند داو مفلس کماند و وبال شود و وبال خوردن سود از زیاده وبال از نیت
بیرستنی است و اگر چند برضا و خوشدلی دهد حلال نشود زیرا که حق تعالی نیست رضاء بنده
درین هیچ اثر نیست چنانکه در زنان اگر مرد و کسی زنا راضی راضی شوند اما حلال نباشند و
هیچ عاقل این چنین نکند که بهزار رحمت در دنیا طاعتها کند و سود خورد فردای قیامت
خصم او بگیرد و بهر درمی هفتصد رکعت نماز از وی بستاند و او را مفلس کند و اگر نماز و طاعت
ندارد بعوض خصم بدوزخ رود و مالهای حرام که حاصل کرده است زن و فرزندان بمانند و بیگانگان
خورند و کار بار خلق خراب از نیز است از نوشتن این مسئله ثواب بسیار طمع دارم از افرید کار و از
خوانندگان دعا خیر هر که خواند دعا طمع دارم زانکه من بندهٔ گنه کارم اللهم اغفر لصنفه
ولکاتبه آمین بار بهر سخن مردی کمان میفروشد و خرنده گفت که بکشم نگفت
که مکش بشکن و اگر فروشنده گفت کمان بکش چون او بکشد کمان بشکست و نگفت
که بشکن و اگر فروشنده گفت کمان بکش و اگر بشکند بر تو تاوان نیست او کمانرا
بکشید و بشکست مردی تاوان کمان لازم آید زیرا که اسقاط ضمان پیش از وجوبست
چنانکه در تسلیم شفعه و نوبت زن و شوهر دانسته ام و در کتاب آیه چنین آورده است
که این چنین وقتی بود که پیشتر بهای کمانرا معین کرده تا کمان مقبوض شود و از برای
خریدن را اما اگر مردی کالائی از فروشنده بگیرد از برای خریدن و فروشنده او را بگوید
که اگر این کالا هلاک شود بر تو ضمان نیست و قیمت کالا معین کرده بود و در دست خرنده
هلاک شود تاوان لازم شود و اگر کالا نه و بایستنه برگرفت باجازهٔ خداوند تا ببیند
بخرد از دست او افتاد و بشکست تاوان لازم نشود زیرا که برای خریدن بدیدن برگرفت
فاما

اما بها معین نکرده است و اگر بها معین کرده باشند و بیفتاد و بشکست و آن لازم
شود و بیش در مسئله کمان جواب چنان مقرر شد که اگر کمان بها معین کرده اند و
آنگاه گفت [illegible] بکش و خرنده بکشید و بشکست تاوان لازم شود زیرا که مقبوض
نیست از برای خریدن و این مسئله بسیار جای بکار می آید مردم لشکر را و در هیچ مسئله از این
خوبتر نباشد   اگر مردی اسب و یا کالای خرید بمبلغ صد دینار و در روز خریدن عدلی
شش عدد بدیناری میرفت و او اسب و کالا البته خریده است تا مدت شش ماه و چون
میعاد منقضی شد وقت ادا و ارسال امد و عدلی بحکم حاکم هشت عدد بیک دینار رسید مر خریده است را
و کالا صد دینار واجب است که بدهد شش عدلی بدیناری نه هشت عدد زیرا که بهای کالا
دین است در ذمه او و در دین نیز حکم چنین است زیرا که بمنزله امانت است چو که شش
عدد عدلی بنزد کسی امانت نهد هشت عدلی نتواند خواست که حرام بود و ربوا بود
و آنچه گویند که یک دینار داده است و آن کس بیک دینار رجوع کرده است و امروز
این چهار دانگ است و نیمی که بوی میدهد سخن عوام الناس است و اعتباری
ندارد زیرا که اگر بحکم حاکم شده عدلی بیک دینار روان کنند او را شش عدد خود میرسد
که طلب دارد و در بهای کالا و قرض مردم از این مسئله بیان کردن از علمای مجتهد
فا مار استفتی آنگاه می باید دانست بدل مردم و قیمت این مسئله خدای تعالی داند
اگر برسند مردی غسال از قصاب گوشت خرید و بخانه برد و باز اورد
که لاغر است و رد میکند و قصاب نمی ستاند و میگوید که من گوشت پاره کرده ام
تواند رد کردن یا نه اگر گوید تواند خطا باشد و اگر گوید نتواند هم خطا باشد و
صواب آنست که بنگریم اگر غسال چنانکه در شهرها رسم است که گوشت در
زنبیل مینهند و بخانه می برند اگر گوشت در زنبیل برده است رد تواند کردن

وبا کنیز صحبت کند روا باشد و بی او مال بود [illegible] اسب و با غلامی
را دلالی کند و بفروشد و چیزی دلالی بستانند بعد ازان [illegible] دعوی فا است
واقع شود اجر دلالی داده است شرعاً نتوانند که باز ستانند زیراکه
او عمل خود را تمام رسانیده است مسئله نبیعی است که آن را بیع وفا
خوانند و این عادة اهل سمرقند است و صورة وی آنست که
صد دینار مثلاً از یکی میگرد و رزی که دارد بدین صد دینار بوی
میفروشد و قرار مینهد که هر وقت که این صد دینار را بهای بیع از
را فالت کنیم فاما این لفظ را تحت نمی نویسند و بعضی رز بیع را الشهد آن
حرف وران می نویسند بعضی ف علامت بیع وفا است و بیع بدین
طریق حکم رهن دارد بلکه رهن ازین بیع بهتر بود زیراکه در رهن چون
ارتفاع مباح کند حلال بود و روا باشد و در بیع وفا هرچه ارتفاع
برده بر اصل مال محاسبه کرفت و چنین باب بیع وفا کرده شد که ازین
فال نیکو بود و نقل است که اسب خرید عبد الله مبارک وانرا درین کتاب
یاد کنم تا فایده بود که در کتاب روضة العلما است که روزی عبد الله مبارک
سع نیاز از مرو در اسوتا اسب بخرد و بغزا رود و دلالی اسبی بصورة نیکو
در بازار آورده بود و میرو خت عبد الله پرسید که این اسب بچند است گفت
بچهار درم گفت این اسب جوان است و خوب صورة و خوش رنگ
چرا چنین ارزان است دلال گفت از برای آنکه سه عیب دارد عبد الله مبارک
یک نعره بزد و بیهوش شد و بیفتاد چون بخود باز امد گفتند ای امام مسلمانان
چه دیدی که چنین از خود بیرفتی گفت این اسب را که سه عیب بیش ندارد
و بچهار درم زیاده نمی ارزد هر فرزند آدم هفتصد عیب است و خود او را فردا
قیامت اینها و صد قنا خریدار نکاح کفت عبد الله مبارک [illegible] بلوکان سه عیب

درین است

و این آنست که امام علی گفت اول آنکه چون او را از پس خصم دوانی بگیرد دوم
آنکه چون خصم بگریزد و او تو خواهی که از پیش خصم فراتر شوی پس بگیرد و سوم آنکه
چون خواهی که بر خصم خود شبیخون بری و پنهان بر سر خصم روی بانگ و هیبت کند و آن
خصم را آگاه کند همه گفتند که این اسب نیک درم نمی‌ارزد عبد الله مبارک رح این
خود بر گوش اسب نهاد و گفت ای اسب هر عیب و نافرمانی که من با حضرت
ذو الجلال داشتم الحمد لله را بگذاشتم و ترک گرفتم تو این سه عیب خود ترک
کن گفتند که اسب سر را جنبانید یعنی گرفتم عبد الله مبارک رح آن اسب را لاجرم بجنگ کفار
برفت و بسیاری از کفار بدو زخم رسید و اسب هنرمند بیرون آمد یاران گفتند ای
امام بزرگ حال دین اسب مرا بگوی گفت این قصه دراز است چون ما همه عیبهای
خود رها کردیم او نیز عیبهای معدوده خود رها کرد و این حکم هنوز همچنان باقی است تا اگر
اگر اهل روزگار ترک عیبهای خود کرد و بر مراد تو بود و الله اعلم
اگر پرسند که شخصی گوسفندی یا ماده مادیان و یا در از دنبال ماده بکسی داد تا سود
چنانکه رسم است این معامله درست باشد یا نه اگر گوید درست باشد خطا باشد و اگر گوید درست
نباشد هم خطا باشد جواب صواب آنست که بنگریم که اگر همه آن گوسفند و یا همه
مادیان را از دنبال ماده را بهای معین بدان شخص که نیم خورد و فروخته
است این معامله درست بود و آنچه بحاصل شود بقراری که میان ایشان مقرر شده باشد
بخوان شنوانده که این معامله را برانداز دو اگر همه این چهارپایان را با او بیع نکرده باشد
از شاخ و شیر و پشم و روغن و هر چه از آن خداوندان چهارپایان است و علف
دهند را قیمت علف برسد که طلب دارد و گاهی بزرگ خریده بود و اگر علف
صحرا داده باشد مزد نگاه داشتن پیش او واجب شود و داشتن آن جمله
بر همه کس واجب بود اگر پرسند شخصی که پاس بکار در واد شوید

و نیز قبول کرد و روزی چند بگذشت و چون گازر [illegible] انکار
کرد و گفت تو کرباس بمن نداده ای و خداوند کرباس [illegible] بعد از
روزی چند گازر گفت که کرباس ترا شسته ام نزد من ده مزد گازری لازم شود یا نه
اگر گویند لازم شود خطا باشد و اگر گویند نشود هم خطا باشد جواب صواب
آنست که بنگریم اگر پیش از انکار منکر شود کرباس را گازری کرده بود
مزد لازم شود و اگر بعد از آن گازری کرده است و آن باقی بود در
وقت گازری کردن آن کرباس و در صورت دوم چون منکر شد
عقد اجاره دیگر باشد کرباس را پس گازری که کرد برای خود را کرد و هر که خود
را کار کند بر خود لازم نیاید مسئله دو مرد بار زرکان بحمام در آمدند
و همیان بهر دو که بشرکت داشتند بحمامی سپردند و گفتند که تا ما هر دو بیش
نیاییم بیش ندهی باید که همیان نگاهداری می گفت که چنان کنم پس یکی از
دو مرد بیرون آمد و از حمامی همیان خواست حمامی را فراموش شده
بود که آن دو کس بودند همیان بوی داد پس در شریعت تاوان
دار شد و در وقت امام اعظم رض آن حمامی نزدیک امام اعظم رض احوال
باز گفت امام فرمود که بگو که شرط بود که همیان بیک کس ندهم برو و یار خود را
بیاور تا همیان تسلیم نمایم و مرد چون بطلب یار خود رفت هنوز باز
نیامده است و این مسئله را مسئله حمامی خوانند و مشهور است مسئله مردی از
حمام بیرون آمد دید که جامه او را برده اند و حمامی در خواب بود و این مرد از الجمله
بود که مرد حمامی میبیند از حمامی جامه او را تاوان دار بود یا نه اگر گویند تاوان
دار بود خطا باشد و اگر گویند تاوان دار نشود هم خطا باشد جواب و
صواب آنست که بنگریم اگر حمامی پهلو بر زمین نهاده است و یا بر جایی تکیه زده است

و بخواب رفته است تاوان لازم شود زیراکه در حفظ تقصیر کرده است که با جنین بخواب
رفته است و اگر بیجان نشسته بود که او را گذاشته کرده در خواب رفته است تاوان لازم
شود زیراکه در حفظ تقصیر کرده است و خواب رفتن به منزله ی همین حکم دارد
اگر اسب در گله چهارپای در گواره و یا گوسفندی در رمه آنجا بعضی ضایع شد
بر نگاهبان ندهد تاوان لازم آید یا نه اگر گوید آید خطا باشد و اگر گوید نیاید هم
خطا باشد جواب صواب است که بنگریم که نگاهبان نیز گردنی را مزد و مرد را بداده
اند و با قبول کرده اند تاوان لازم آید زیراکه چون مزد گرفت و با قبول کرد
محافظت بر وی لازم آید و اگر از راندن چهارپایان را بار رسید خرپس میتوان
کرد بر راندن و لهذا اگر نوبت راندن است بار ایشان بود کدام که خواهند نتوانند
بر انداز ند و در مناقب ابو حفص سغدی رحمه الله چنین آورده اند که در وی سغد
گواره بان بود و روز نوبت چهارپایان دیه بخدمت خواجه رسید و خادم
و فرزند او را بنمود خویشتن گواره بصحرا برد و چون زمانی نگذشت عربی
از نزدیک حنیفه بغداد رسید بدین سغد وان خواجه را برسید که ملکی است
که فتوی چند مسئله مشکل به بخارا آورده ام جواب فتواها ی ایشان نداده اند
و بشان و نیز بدین دیه آمده ام اهل دیه گفتند که او در صحرا
است و چهارپایان را نگاه میدارد از آن علما را نزدیک اهل دنیا عزه نبوده
است فاما در روزگاری که یاد دیدم به سبب ترتیب و شفقت و دلداری مخدوم
ما مجمع ملکی العلماء امیر عادل مسعود بیک طاب مثواه در بخارا علما و فضلا را
عزه تمام ظاهر گشت و چنانکه بسیار در آن وقت در رسیدند و تا قیامت از وی
یادگار بماند در اجتهاد بر روح پاک او برسانند خداوند جل جلاله و این نظم
را از استاد خود یاد دارم که گاه گاهی میخواندند نظم طلب العلوم منازل و صغار

والله هو عنه نوانسة وخسار فاصبر علی طلب العلوم فانه بعد المدارسة دوة الفقه
بطول ان عرب بغدادی مولانا را در صحرا بیافت [illegible]
بهاهو چون بکشد و دید هیچ مشکل نبود چو اینها نبود خست واتی عرب
را روانه کرد وعرب چون بخدمت خلیفه رسید از وی پرسید که مشکلات را
در زمین عجم که جواب کرد که مشکل است گفت که گواره بان نجار اعاظم نزاز
دانشمندان بغداد اند واین خواجه ابو حفص رح که اونا داد به شفکر در [illegible]
بود چنانکه اهل ان دیه خمر فرد میکردند سرکه میشد و چو بدنا لیفا رحلت کرد
خبر عجب از وی یادگار بماند یکی انکه هنوز در ان دیه خمر نشده و دران دیه خمر
نتوان خوردن دوم انکه بر سر تربت او عمارة نتوان کردن چند انکه بر در
می اورند و عمارت میکنند بشب تا خبر میشد واور دیه [illegible] اسوده
است مقامات او بسیار است اگر بدان مشغول میشوم کتاب طول شد مسئله
اگر شخصی چهارپایه کرایه گرفت باشهر طوس بمبلغ پنج دینار واین چهارپایه
را باشهر مرو برد این زیادتی راه کرایه نمیشاند نزدیک امام اعظم رح
زیراکه چون از مقام معین در گذرانید غاصب شد و برد رمیبرد بعقد
و شرط اجارة و بر وی هلاک چهارپایه قیمت لازم شود و قیمت زیاده از کرایه
بود و غاصب را دشوار تر بود و اگر در راه طوس چهارپایه سقط شد بر وی
قیمت لازم نشود زیراکه باذن و نشست و مشروط چنانکه در یک زمین اجرت با ضمان
جمع نشود بسیار کس درین مسئله غلط کرده اند و مردم را این جواب قبول نافتد
ولیکن علما این مسئله دانند فاما در زیادتی رده که برده است نقصانی بار خواهد
خواهد بود این مسئله تعلق باصول فقه دارد و عجب مینماید مسئله شخصی ریسمان
تنیده راکه درین ولایت قوة میخوانند در نجار ابایه نزدیک جولاه برد و گفت

که ریسمان تنیده را که سه گز است بیک دیناری باقی جولاه گوید که می بافتم دینار
بوی داد تا قبول کرد چون بیافت دیگر گرد پنجاه گز بود ان سبب که زیادتی لا
مزد یافتن لازم نمیشود زیرا که صفت در حاجت لغو است و گز و در گز کردن صفت
است پس چنان میشود که گفت این تنیده را بیک دیناری باقی او گفت که می
یافتم پس زیادتی داخل این قرار باشد فاما اگر جولاهه عالم بود گوید برده از بن
چندین بافتم پس اجر زیادتی بود همه لازم و لازم اید مسئله اگر شخصی گوسفندی
و یا شتری و یا دراز دنبالی غیری که رنجور بود و بشرف هلاک رسیده
باشد بی اجازه خداوند بسم کرد تا وان دار شود یا نه اگر گوید شود خطا باشد
و اگر گوید نشود هم خطا باشد جواب صواب انست که بنگریم که اگر ان کشنده
نگاهبان چهارپایه است تا وان دار نشود زیرا که نا دوست از جهت خداوند
و اگر غیر نگاهبان است ضامن شود زیرا که نا درست و فقیه ابو اللیث سمرقندی
گفته است که نگاهبان و غیر نگاهبان درین مسئله برابر اند و تا وان دار نمیشود
زیرا که مقصود همه کس از کشتن اصلاح گوشت است نه زیان خداوند فاما اگر شتر
و در اب گوشت رنجور را که از ان دیگری باشد بکشد تا وان بر وی لازم اید نزدیک
امام اعظم ابی حنیفه رحمه فتوی بر این قول است زیرا که درین صورة مراد
اصلاح گوشت نمیتواند بود و این مسئله بغایه مفید است مسئله شخصی خرور غله
باسیه برد چون ارد کرد و بیراز و کشید ده من کم امد چون تفحص کرد دانه بسبب السیه رفته
بود اسیادار تا وان دار شود یا نه اگر گوید شود خطا باشد و اگر نشود نیز خطا باشد جواب
صواب انست که بنگریم که اگر خداوند غله غله را خود در اسیا کرده است اسیادار تا وان
دار نشود زیرا که اسیادار دران صفی نبوده است و اگر غله را اسیابان در اسیا کرده است

تاوان دار شود و فقیه از شهر دهلی دانشمندی رضی الدین لقب مقصد
سبحان رسید بود مسله او را امتحان کردم یکی درین مسئله که فرق میان عقد متعه
عقد بغیره جست نتوانست و دیگر درین مسئله که تشبیب رفتن ابتنا و این مسئله
امتحانی است و عجیب است مسایل الوکالت مسئله مردی بیچاره میرود و وارثش
از وی خطا بستانند اگر مدت شش ماه نیاید زن وکیل او باشد و پای چند والا شک
طلاق کرده کرد اند اگر زن را برین جمله وکیل کرد و حجت بود و گواه بزن
داد چون مرد چند رفت کاغذی بزن نوشت که تو وکیل من بودی بداون
یک طلاق خود من ترا از هم وکالت معزول کردم و این زن ازین وکالت معزول
نتوان کرد شود یانه جواب اختیار فتوی صاحب محیط انست که دو وکیل
را از وکالت معزول نتوان کرد یکی وکیل بطلاق و یکی وکیل بازار کردن
شخص که بنده بود زیرکه بمنزله همین است چنانکه درهمین رجوع نمیتوان کردن
و ممکن نه و قاضی امام فخر الدین خان را که گفته است که معزول نتوان کردن و علمای
بخارا فتوی بر قول صاحب محیط میداوند و چون این بنده بشهر بالو د
رسید از خدمت مولانا معظم سلطان القضاة صدر الملة والدین سعی اجازة
نوشتن فتوی خراسان التماس کردم مولانا این مسئله از من سوال نمود
جواب این مسئله راست روایه عرض کردم چهار شهر خراسان مرا اجازة بخط مبارک
خود بنوشت و بده بیست و دو سال است که در خراسان جواب فتوی نوسیم
و بدعاگوی آن خدا و ند مشغول می باشم مسایل الجنایات مسئله اگر شخصی بر زبان
یکی را ببرید بخطا هزار دینار برای دیت لازم آید و اگر تمام زبان را ببرید حکومت
عدل واجب اید یعنی مرد طبیب چندانکه آن جراحت عیب کند زیرا که چون سر زبان را

را بریده سخن نتوان گفتن وچون همه زبان را ببرید سخن فصیح بر گوید و مولانا تاج
الاسلام والدین [illegible] فرموده که من دیدم که تمام زبان یکی را در بخارا ببرید بود واو
سخن فصیح میگفت ودرین مسئله تعجب بسیار است مسئله دو کس دست در
ریسمان شیخ ده ساله طاقتهای خود و بنا بر زرگان میفروخت و بازرگان میخرید
این ضعیف انشاء الله تعلیم داد که شیخ طاقتها بنشنید بخشید وشما چیزی بوی بخشید
موافق شریعت بود واین مسئله خبر در جامع محمد الدین استرشتی یافته شود
تیز سر و بر فایده بدانکه بند کان مزد عمل بدر طاقتها است که طاقتها میکنند در ان
مردکار خود بفروشند زده اند که از خود است و میکشند هریک بجانب خود
و میخواهند که ریسمان را از یک دیگر بستانند و خصومه میکنند شخص دیگر آمد
دلگار واین ریسمان را پاره کرد ولازم بریده واین هردو مرد بازپس افتادند وهلاک
شدند بر این برنده ریسمان نه دیت لازم شود ونه قصاص زیرا که از برای میانجی
ریسمان را بریده است نه از برای قصد هلاک ایشان را وانجمله از فواید قاضی امام
فخر الدین خان است مسئله اگر مردی بر شکم مادیان ایستن دیگری چوبی
یا سنگی بزد و یا بی دستوری خداوند بر نشست و بتاخت و مادیان را بسته
بار کرده تا کره باندا خت بر این شخص نقصانی که در میان قیمت بود ان
واجب شود مسئله اگر مردی دهقان است باید زرگر دار زگوش را در غله خود
بدید چون از غله بیرون کرد اگر چند گام در عقب وی برفت اگر این چهارپایه
تلف شود تاوان دار شود وقول دیگر آنست که بطلب خداوند چهارپایه او
واگر شناسد واو را بیارد وتا چهارپایه خود راید وهر غله که خورده بود بهای ان
از وی بستاند مسئله اگر مردی در قفص یکی را بکشاد و مرغی که در ان قفص بود

لانه لم يعين حفظها ... لكونه لم يكن السمن
فلا يلزمه نقصان

ببرید ویا بند از پای غلام یکی برگرفت و غلام بگریخت ویا در پایگاه یکی را بگشاد

تا چهارپایان بیرون شدند تاوان دار نشود زیراکه فعل فاعل مختار در میان

است فا اگر مرغ را گشش کرد و یا چهارپایان هر سر کرد و بترسانید تا برفتند

تاوان دار شود مسئله اگر ریسمان قندیل یکی را ببرید ویا سر خیک روغن را بگشاد

تا بر زمین برفت تاوان دار شود زیراکه اضافه این فعل وی است چون فاعل

مختار در میان نیست مسئله اگر مردی مزدور را گرفت بگری تا سایه باقی ورا

دیواری بجهت سر ستبر در خانه بناکند آن دیوار بر شخصی افتاد ویا بر سر چهارپا

افتاد و هلاک شد تاوان بر این مزدور را لازم شود ویا بر فرماینده اگر گوید بر مزدور

خطا باشد واگر گوید بر فرماینده هم خطا باشد جواب صواب آنست که بنگرند

که اگر این دیوار پیش از آنکه تمام شود خود افتاده تاوان هلاک بر مزدور

بود زیراکه تا عمل خود تمام نکند و تسلیم ننماید عهده آن در ذمه وی بود اگر تمام

کرده و تسلیم کرده بود تاوان بر فرماینده بود زیراکه بمنزله حائط مایل است

مسئله اگر یکی شخصی را که در حال نزع بقتل آورد و معلوم شد که بخواهد مرد

قصاص لازم شود مسئله یکی جامه در سرای یکی نهادی دستوری خداوند

خانه یا چهارپایی را بست برصفه و یا در خانه چون خداوند خانه صفه آمد

و این جامه را این چهارپایه را بیرون انداخت تا تلف شد و هلاک شد تاوان دار

شود یا نه جواب آنست که جامه را تاوان دار شود و چهارپایه را زیراکه از جامه

زحمت نمی رسد و از چهارپایه زحمت میرسد او دفع زحمت کرده باشد مسائل الذبح

رسول عم فرموده است که یک دیگر را چیز نابخشند تا میان شما دوستی شود و خصم

را بدلداری در فرمان کی چیزی ببک بخشید تا بوی تسلیم نکند درست نباشد مگر که

که پیر نارسیده خود را بخشد تسلیم و تسلیم حاجت نبود بمجرد بخشیدن نارسیده مسئله
اگر زن مهر خود را به شوهر خود را کابین بخشد درست باشد یا نه جواب
آنست که اگر آن زن بسلامت باز پس آید درست باشد و اگر بر سر زه بماند درست
نباشد بخشیدن کابین بغیر شوهر روا نبود دیگر و فی که قبض کند و هر که خواهد بخشد
و تسلیم کند روا باشد مسئله اگر شخص طاعتهای خود را به یکی بخشد روا باشد
فاما اگر بفروشد روا نباشد و اصل این مسئله از آنجاست که ابی کعب
گفت یا رسول الله انصار را نه مال و نعمت هست که بر تو و بر لشکر اسلام
تو نفقه میکنند میکنند و مال نعمت بما نیست که تو دهیم و لشکر اسلام دهیم
رسول علیه السلام فرمود اگر ترا مال نیست طاعت نداری که در حق تو این تشریف
ام اقرأکم ابی بن کعب و تو قرآنرا از همه بهتری خوانی و طاعت تو بسیار
است تو از طاعتهای خود چیزی بمن بخش گفت نیمه طاعت بتو بخشیدم
رسول علیه السلام فرمود قبول کردم اگر زیادتی ترا بهتر باشد گفت چهار دانگ
عبادت خود را بخشیدم رسول علیه السلام گفت امن از آن کردم که طاعتهای
تو مقبول شود که بیش از این موقوف بود نه مقبول و بر تو شفقت
کردم و برات شریعت روشن کردم و قصی در قصه سبحان خان شیخ
ده سال طاعتهای خود به بازرگان بفروخت و بازرگان منجر بدین
ضعیف اثر العلیم داد که شیخ طاعتها بشما بخشید و شما چیز بوی
بخشید تا موافق شریعت بود این مسئله خبر جامعه محمد الدین الاسفزاری
یافته شود و غیر در بر فایده بدانکه بند کان را مزد عمل اندر طاعتها است که
میکنند آن مزد کار خود بفروشند درست باشد چنانکه مردی در زمین
وقف درخت بنشاند و باز بنشاند دیوار کرد و زبار آورد نیز ستوری

منقولی اگر چند بیع زمین وقف روا نیست فاما اگر این مرد حق عمارت و درخت
خود را بفروشد و یا بخشد بارروا باشد بیع طاعنه روا نیز باشد [illegible] اگر پرسند
که شخصی چیزی بیکی بخشید و باز میخواهد که رجوع کند و از وی باز ستاند تواند یا
نتواند جواب بتواند که رجوع کند مگر بهفت جای که در ان هفت جای
رجوع نتواند کرد و درین باب ضابطه نهاده اند بر هفت حرف که درین نظم است
هر جا که یکی از ان بیایم باز نتواند ستاند الا بنوع دیگر که باشد تواند که [illegible]
و این نظم در ملتقط الفتاوی است نظم ویمانع الرجوع فی الهبه یا صاحبی حروف دمع خزقه
حرف الدال زیاده یعنی در زیاده شدن ان چیز در دست آنکس که بوی بخشنده است
رجوع نتواند کرد میم موت یعنی در موت بخشنده است رجوع نتواند
کرد حرف عین عوض یعنی در عوض گرفتن اندک یا بسیار رجوع نتواند کرد
حرف خای خروج یعنی از دست بیرون شدن الخیر در اینجا هم رجوع نتواند کرد حرف
زا زوجیت یعنی در میان واهب و موهوب له زنی و شوهری باشد رجوع
نتواند کرد حرف قاف قرابت یعنی جایی که در میان واهب و موهوب له
قرابت محرمه باشد رجوع نتواند کرد حرف ها هلاک یعنی در هلاک شدن آن
چیزی رجوع نتواند کرد و شیخ ابو علی سینا رح بدین سوال کتابی در قصه
ساخته است و هم این مسئله را اگر مردی با جنب در صحرا دلو در چاه آب افتاد
و بطلب دلو به چاه فرو شد و تمامت اعضا را و تر شد حکم جنابت او و آب
چاه چگونه باشد جواب گفته است بطریق که مسئله البئر جحط حیم نجاست یعنی آب
چاه نجس بود و مردم نجس بود بقول امام اعظم رح حال خود یعنی مرد بحال
خود و جنب و آب پاک بقول امام ابی یوسف رح طاهر طاهره یعنی مرد و آب هر دو
طاهر بود و چاه نیز طاهر بود بقول امام محمد رح مسایل الصدر والامام رسول فرمود

[illegible] مکروه است و در شب صید کردن مکروه است و اولیاء الله در کذشت صید
[illegible] است تا ترک ستیز خود نمیکنند بدست صیاد کرفتاری
نمی اید وایشان کفته اند هرچه غافل بود حق مرا نمی شاید در هیچ سخنان بسیار دارم
اما از اطالت احتراز میکنم مسئله هرچه چنگال و دندان از سک دارد از سباع و دد چون
پلنگ و شیر و یوز مانند ان و هرچه چنگال دار از پرندگان چون چرغ و شاهین و مانند
مانندان حرام است خارپشت و سنگ پشت و سفره و موش و کل دود و الیه
سوسمار و روباه و کفتار حرام است و اصل در حشرات انست که هرچه بیشتر باشیدن
او در زیر زمین است حرام است شتر مرغ حلال است و زاغ سه مکروه است اگر سه روز اورا
علف ننهند و بعد از ان بخورند حلال است و زاغ سیاه بزرگ که در چنگال دارد و مردار
میخورد حرام است و زاغ سیاه خورد که دانه میخورد حلال است و مرغ خانگی که در صحرا
اگر دو سه روز علف پاک باید دادن و بستن تا کراهیت نبود مسئله اگر کوساله
و پاکیزه را شیر خوک پرورند کوشت او مکروه نبود زیرا که شیر را در کوشت اثری نیست
و اگر شیر باده خود یک بار و یا دو بار هم کراهیت نبود و اگر بسیار خورد و در مدت مدید
کراهیت نبود در روایت کتاب نوادر محمد بن الحسن هم چنین تقدیر در شیر خوک یکبار
و یا دو بار کراهیت نبود فاما زیاده ازین مکروه بود و اگر زن بره را شیر دهد و بزرگ کند
در بخارا ابن فتوی را جواب کردند که روز چند کوسفند لا علف دهند شاید که بخورند
کراهیت نبود مسئله اگر کوسفند بی خمر دادند تا بخورد و در حلال بسمل کردن کوشت
او حلال باشد و کراهیت نبود در شرح مختصر کافی است مسئله اگر کوسفندی و یا دراز کوش
دنبالی و یا شتر را بسمل کردند و از شکم او بچه زنده بیرون امد و چندان وقت فرصت
ندارد که او را بسمل کنند و بمرد بقول امام شافعی رح و بقول ابی یوسف رضه چون
خلقت او تمام بود خوردن کوشت او روا بود و نزدیک امام ابی حنیفه رضه او را علیحده

بسمل باید کرد تا حلال بود خواه مسلمان برآورده بود و خواه بر نیاورده بود مسئله چون
گوسفندی و یا صیدی را خواهی که بسمل کنی باید که گفتن بسم الله والله اکبر و کشنده باید که مسلمان
بود تا حلال بود و اگر بفراموشی بسم الله والله اکبر نگفت گوشت او حلال باشد زیرا که نام
خدای تعالی در دل او بوده باشد و اگر بقصد نام تعالی را نگوید و گوسفند را میکشد
نزدیک امام اعظم رح حرام بود و نزدیک امام شافعی حلال باشد مسئله اگر کشنده گوسفند
جنب بود و یا ختنه نکرده خوردن گوشت آن حلال بود چنانکه در مسائل غسل یاد کرده
مسئله گوسفند که میت کشد که اگر میداند که چگونه میکشد حلال باشد و اگر نه حرام بود
زنان و بچه نارسیده همین حکم دارد مسئله اگر پرسند که از گوسفند چند چیز حرام است جواب
آنست که از گوسفند هفت چیز حرام است و باقی همه حلال و این هفت چیز را در
هفت حرف جمع کرده اند و نظم آن این است دلمس قال فغا ، فرج او ثم خاء خصد او غین
غدد دال و ذال ذکر او ثم میم مثانه زهره و مثانه و آب دان اما خوردن سرز و جگر و
پشت باز حلال است مکروه و حرام مغز حرام مغز است این لفظ از غلط عوام الناس
مسئله اگر ماهی در آب مرده بود و شکم بر روی آب آورده حرام بود و ماهی اگر در آب
بلند بزرگ شد خوردن او باک نباشد فاما اگر آب یخ بست و در زیر یخ بمرد و یا آب از
جوی حوض باز ایستد و آب خشک شد و ماهیان از بی آبی بمردند خوردن آن ماهیان حلال
بود مسئله خوردن ملخ و ذلو حلال است و از شاه مردان امیر المومنین علی رضی سوال
کردند که بسمل کردن ملخ چگونه بود جواب فرمود که بسمل کردن ایشان گرفتن
ایشان است و آنکه ماهی را میگیرند و بر زمین میزنند فعل عوام الناس است و خطا و
بال است زیرا که تعذیب جانور است بی فایده است و این مسئله غریب است و بحق
مسلمانی که بسیار مسئله است که پنج فرسنگ در خدمت اوستا در راه رفتیم که حاصل شده
است و دیگر زحمت و خدمت کاری و مطالعه شب و تکرار روز نشوان گفت

وقد حرام مسئله را علما دانند و بر عقلا نیز پوشیده نماند آکهی این مسئلت را از حاصل
شدن آنکه دارد مسئله خوردن خرگوش و مرغابی یعنی انجا نور سرخ بسیار رگ پاک نیست
فاما حلال طیب نیست زیرا که هر دو چون عورتان اند و هر ماه الا بیش حیض میشوند در
وایت یافتیم که رسول عم یکبار گوشت خرگوش بریان کرده خورده است مسئله
اگر صید را الحمد کیفیت و سمیر زد و بدو بنجه کرد اگر هر دو پاره بها برابر است و هر دو برابر
از جنبیدن ساکن شد شاید که همه را بخورند و اگر سوی سر بیشتر است ان بیشتر را شاید
خوردن و کمتر را نشاید خوردن و اگر سوی سر اندک است و سوی سرین بیشتر همه لا
شاید خوردن مسئله اگر از گوسفند زنده او را ببریدند و با دست و پای لا جدا کنند ان
بریده و جدا کرده حرام بود مسئله اگر گوسفندی بسمل کردند و هیچ خون نرود فاما
حرکت کند و دست و پای زند حلال باشد و توان خوردن و شاید که برگ عذاب خورده
بود و خون در فشرده بود مسئله اگر در شب تاریک گوسفندی و یا شتری و یا دلاز و بسمل
رنجور لا بسمل کنند و ندید که دست و پای زد و حرکت کرد و چند اگر خون بقوت رفته
است حلال است و اگر نه حرام بود و علامت زندگی رفتن خون است بقوت و با حرکت
و انجا مسئله است دانستنی که چون در شب تاریک مرچهار پله گریه را که خوردن بود و بسمل
کنی و ندیدی که حرکت کرده و آواز رفتن خون هم نیابد باید که در حال انگشت در مقعد
وی کنی اگر انگشت لا بگیرد زنده است و گوشت او را شاید خوردن و اگر انگشت لا نگیرد و
نگیرد و خون اندک رفته بود حرام بود زیرا که مرده لا خون اندک رود مسئله اگر گوسفند را لا
بسمل کردند و ان عقده که بر حلقوم است بجانب سر گوسفند باشد اگر حلقوم بریده
است حلال باشد و انجا میگویند که ان عقده بجانب گوسفند می باید سخن عوام الناس است
معتبر نبود زیرا که شرط کشتن حلقوم و مری و دو رگ جان بریدن است تا حلال باشد
مگر بوقتی حرام بود بسبب نابریدن حلقوم و در انجا هر وقتی که این فتوی آورد و نزد استاد
من هیچ فرمود که سر گوسفند لا باید آوردن و بدیدن اگر سوراخ حلقوم بریده بر سر شیخی
و بدن فرموده که حرام است زیرا که امکان دارد که هر دو نوع بریدند و دلیل و رسیدن است این مسئله

که اگر قصاب در شب تاریک و یا بروز گوسفند را در جانب قفا بکشد از عقب و لا
نشوانند که نگاه دارد او ان گوشت حلال است پس معنی بریده شدن نگاه و دانسته شده
حلقوم لازم نیست بریده شدن حلقوم لازم است و با همه علماء خراسان که بخدمت ایشان
رسیدم درین مسله جنگ و خصومت افتاد و روایت بنکو بود درین مسله است و دران
وقت که درینجا ان بود بکوه بابه رسیدم کوفته شده و مانده خواجه مرد الا در کدام نشسته
گفتم من مرد طالب علم از بخارا امشب و ثاقی باشد انجا فرود آیم ان خواجه گفت کما
تو مسله سوال کنم اگر بدانی سزا نیک و ثاقی بدهیم و در حق تو نیکوئی بکنیم بهر چه که سزا با لیت
باشد گفتم ان مسله چیست گفت و قشیکه در مرغ زار در مطبخ حاجت دیوان گوسفند
بکشد وان گوک که حلقوم است بجانب افتاده و دانشمندانی که بخدمت خواجه
بودند هیچ کدام جواب پسندیده نگفتند و بخدمت خواجه مرا الهدستان فرستادند این مسله را
بر کاغذی نوشتند و بمن دادند که جواب آورم قرب چهار هزار فرسنگ زمین را
سفر کردم هیچ کس این مسله را جواب نکرد چون خواجه دید این سخن را گفت من پرسیدم
رانکه گفتم من طالب علم پسمان شدم و اخر خواجه این مسله را بگفت و او را جواب
گفتم قبول نکرد وان روایت غریب بود نمودم پس ان شب در خانه خود مرا جای
داد و نگاه داشت بسیار کرد و مرعات و دلداری بسیاری نمود انگاه که بجانب سمرقند
روانه شدم آری قدر و حشمت علما را کسی داند که زبرای یک مسله چهار هزار فرسنگ
راه قطع کرده باشد مسله اگر صید را تیر زده و تسمیه گفت وان صید تیر را تحمل کرد
گریخت و غایب شد و وی در طلب ان بود تا شب در آمد اگر در صحرا خفت تا
روز شد و صید تیر خورده یافت شهید شده حلال باشد و اگر از طلب باز گشت
و بخانه امد و بخفت و بیدار شد و باز در طلب چهار پایه رفت و با بکاری مشغول
شد بعمل دیگر و بعد از ان صید را یافت شهید و حلال نبود و حرام بود زیرا که چون
روی بکار او در تشمیه در صید عمل کند و اگر انکه بسمل را زنده بگرفت زخم خورده
البته بسمل باید کرد تا حلال بود مسله اگر در شکارگاه خود را او در میان کلمه انداخت و دو سه

بنیرزد چون بار کفت بهم را مرده یافت هم حرام باشد زیرا که چون قادر شد بر کشتن تسمیه
عمل نکنند و چنان باید که یکی تیر زند و تسمیه کوید و بسمل کند انکاه دیگر تیر زند و
بسمل کند مسئله اگر صید برا و یا کوسفند برا سنک تیز بسمل کند و یا سفال تیز و یا چوب
تیز که قاطع باشد حلال باشد و اگر بناخن که بر دست باشد و یا بدندان که در دهن باشد
بکشد حرام باشد که این بکار و چنین نیست و اگر بسعو کشند حلال باشد و چوب در دست
نکو کردن حاجت نباشد و ان سخن عوام الناس است اگر که بنکانه کشند حلال باشد
مسئله اگر پاره اتش نفوت بر کلوی کوسفند نهند و تسمیه کویند و ان چهار رک را
بسوزد حلال باشد و این مسئله غریب است مسئله اگر بکمان کرده زنند و تسمیه کویند
و تیر نغار زنند که انرا معراض کویند و اگر خوانند اگر نه زنند بکرد و بسمل کنند و
تسمیه کویند حلال باشد و اگر نه حرام بود زیرا که این چنین با صید اثرم میکند نه مجروح
و اگر مجروح کند حلال بود مسئله اگر تسمیه کفت و سنک بر صید زد حلال است و اگر بر کلوخ
تسمیه کفت و بر صید زد و صید را هلاک کرد بدان کلوخ حرام است زیرا که سنک
مجروح میکند و کلوخ برزم میکند پس حکم مختلف میکرد که حرام است رسول عم فرموده
است که هر الت که بدان الت صید مجروح میشود حلال میشود زیرا که خون مردار از وی بیرون
میکند و هر الت که صید برزم میکند و خون روان نمیکند حرام است و بسیار زحمت دیدم
تا این مسایل را بسیاری درست نتوانستم نوشت مسئله اگر شنجچی کوسفند و یا جنبیر را
بکشد و در وی بقیه بکرد حلال باشد فاما مکروه بود و خوردن الیه پاک نیست و مباح
است و در وقت رسول عم اولیه نبوده است و این طریق ترکان است و بعضی
از مشایخ زهاد بخورده اند و از حکیمی پرسیدند که در اولیه خوردن چه فایده است نظر انهست
کفت که فایده او انست که دل را شاد کنند و غم را ببرد کفتند چه کونه کفت چون چشم
بر اولیه افتاده داند که کوشت بره فربه در عقب خواهد بود مسئله کوشت بچه را

بریان کردن واهیت یانه جواب روا است زیرا که رسول عم بدعوت بردند
ونگار د گوشت پاره کردند فرمود که این رسم غریب نیست رسم مردم عجم است باین
سبب معلوم شد که روا است مسئله اگر ستری و یا درازگوش یا اشتر نگون
درچاه افتاد و خوف است که هلاک شود و شمید گویند و کارد درحلب او
زنند و یا در ذنب او چنانکه خون برد حلال باشد مسئله اگر گوسفندی و یا شتر کشته
یابند در صحرا که حلقوم و سه رگ او بریده بود اما نمیدانند که کشته است شاید
شاید خوردن گوشت او را مسئله گوشت اسپ مکروه بود و نزدیک امام اعظم
ابوحنیفه رض و بقول ابو یوسف و امام محمد و امام شافعی رحمهم خوردن گوشت اسپ
باکی نیست و دلیل ایشان آنست که جابر بن عبد الله رض روایت میکند که نهی
کرد رسول عم از خوردن گوشت درازگوش و دستوری داد بخوردن گوشت اسپ
امام اعظم ابوحنیفه رض میگوید که حق تعالی در قران منت نهاد بر بندگان والخیل
والبغال والحمیر لترکبوها وزینة یعنی والله اعلم اسپ و شتر و درازگوش را از برای نشستن
شما دادیم و شک نیست که نعمت خوردن بلندتر از نعمت بر نشستن است و اگر خوردن
اینها حلال بودی بنابت اقوی بیان کردی و نکرد معلوم شد که خوردن اینها حرام
است و دلیل دیگر در حرامی گوشت آنست که آن هم کردن است دشمنان دین است
و دین را فوت سبب وی شود و خوردن گوشت اسپ شرک حرمت دین
است [illegible] که خوردن و بعضی گفته اند اگر غلبه لشکر اسلام را بود شاید خوردن
و اگر نعوذ بالله لشکر کفار را باشد نباید خوردن و سبب فتوی دادن
مشایخ این بنا خوردن گوشت اسپ این بود و علمای بخارا هرگز گوشت اسپ نخوردند
و خوردن گوشت اسپ هم فتوی ندادند فاما بخراسان آمدند گوشت اسپ طلب خوردند
و خوردیم و قول درست امام رض آنست که کراهیت تحریمه است نه کراهیت تعظیم

وشنیداست بر همین حکم دارد مسایل الفاظ الکفر رسول ع م فرموده است که کفر
در امت من پوشیده تر و پنهان تر از ان برود که موری سیاه بر سنگ در شب تاریک
در بن چاه برود و انگاه فرمود که ای یاران من زبان خود را نگاه دارید از
ناگفتن الفاظ ناپسندیده گفت که کلمه بر زبان شما رود که دین شما از زیانی است و
نکاح بریده گردد و طاعتها باطل گردد و چون ابوبکر صدیق رض این خبر شنید مدت
یک سال سنگی در دهان خود نگاه میداشت که چون نگاه داشتن سنگ می بود
سخن افزونی نگوید و در خبر است که چون بنده مومن بعد از نماز خفتن سخن
دنیاوی گوید ملایکه رحمت گویند که ای بنده مومن شرم نداری که وقت استغفار است
و عذر جرایم و گناهان از وی خواستند و تو بسخن دنیاوی مشغول شدی و هم چنین
بعد از صبح صادق تا آفتاب بر نیاید سخن دنیاوی گفتن کراهیت است و در شغل
دنیا و آخرت اعاذنا الله و ایاکم من ذلک و چون دعاگو را این مقدمات معلوم
شده بود با خود گفتم که چگونه روا باشد که خود مومنان بسبب نگاه نداشتن زبان
طاعتهای هفتاد ساله خود را بر باد دهند و کافر شوند پس هیچ فایده بهتر از ان
نیست که جزوی از ان الفاظ گفتن که کفر بار آورد در این کتاب جمع کنیم تا همه کس ازان
بدانند و زبان نگاه دارند تا مسلمان بمانند و از جمله الفاظی که بنمش بد گفتن بجد و هزل
است که اگر یکی را بگویند که چرا قران نمی خوانی گوید نمیخوانم زیرا که سیر شدم از
قران و یا گوید چرا نماز نمیگذاری گوید سیر شدم از نماز و یا گوید چند بیکار کنم و یا گوید تا چند
تاوان دهم یعنی در جواب دادن زکوة نسبت تاوان کند و یا در قران عیب گوید و یا
خطای گیرد کافر گردد اگر قران خوان را گوید فلان صورت را زبون گرفته و یا گوید از قل هو الله
احد پوست باز کردی و یا گوید صورت بس اندر دهان مرده مزن کافر گردد و اگر گوید بنای
خانه را چون او السماء والطارق نهاده ام و یا یکی را گوید الم نشرح در پیشانی تو نگاه کنم

دنار یکی را گوید که مرا حق تعالی دشنام داده است کم کالابل من اوان و بحک
و اگر گوید که این مصحف مرا بیارید کافر شود و اگر یکی را گویند که نماز جماعت گزار گوید من
تنها نماز گذارم که حق تعالی در قران گفته است که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء کافر
گردد و اگر گوید خانه من قاعا صفصفا شده است کافر شود و اگر گوید بطریق طنز
که والنازعات غرقا مانند عامی باید خواند یعنی والنازعات نزخوانند کافر شود
و اگر گوید الضحی را گریبان گرفته کفو باشد و اگر گوید قل هو الله احد پوست باز کرده
کافر شود زیرا که انجمله خوار داشت قران است و اگر گوید مرا با فلانکس اگر ببهشت
برند نبرم کافر شود و اگر گوید فلانکس اگر جبرئیل عم و یا اگر پیغمبر خدا است و اگر گوید
خداست که من از وی این مال را بستانم کافر شود اگر گوید برو با خدای جنگ
کن این چنین او کرده است کافر شود و اگر گوید محمد مصطفی عم عیب بود
نشست ایشان عیب کنند یا از وی از اعضای مبارک او را بلفظ تصغیر یاد
کنند چون انگشتک و یا بک و یا گوید خدای تعالی چه تواند کرد جز دریده و ریخته اند آنها
و در آوردن کافر شود و اگر کسی مصاحبت صدیق اکبر رض را با پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم منکر شود کافر شود زیرا که آیت قران منکره شده باشد که اذ قال لصاحبه لا تحزن و اگر از جمله
صحابه یکی را منکر شود عاصی شود و اگر رسول عم را دشنام دهد کافر گردد و اگر کسی رسول عم را
تقبل آورد کافر شود فاما گناه کبیره باشد و اگر یکی را گویند با نماز اه گوید کار فریضه تر
دارم کافر شود زیرا که عمل باید پیش کردن و اگر گوید خوش کاریست بی نماز بی
و یا گوید تو نماز نکنی تا حلاوت بی نمازی یابی و اگر گوید دست خدا دراز است کافر
شود و اگر شخصی کلمه کفر گوید و نمیداند که کفر است بعضی مسلمانان گفته اند که کافر شود
و معذور نباشد بخلاف آن که بپندارند که کفر است اما به بازی و استهزا گوید کافر شود
و اگر گوید بار خدایا این ظلم را مپسند بر قول بعضی کافر شود و بر قول بعضی کافر شود و اگر گوید

فلانکس مرده جان بشود او کافر شود زیرا که این مذهب تناسخ است اگر گوید خدا بر
آسمان میداند که چنین نکرده ام و یا گوید خدای بر آسمان دارم و بر زمین ترا کافر شود
و شنونده اگر منع نکند کافر شود زیرا که رضا بکفر دیگری باشد اگر کسی را عبد عبد الرحمن نام است
او را عبد الرحمنک گوید و یا کسی را عبد الرحیم بود عبد الرحک گوید اگر تصغیر و خوار داشت را
گوید کافر شود و اگر جاهل و عامی بود و نمیداند که تصغیر و خوار داشت است کافر نشود
و اگر کسی در کار شرع حیله کند و دیگری گوید او را که از راه رخنه بدوزخ میروی کافر
شود و یا گوید او را که بکون خر بدوزخ رفتنی بود چنین شریعت کافر شود
کاو بر چوب بستن اگر غازی از غزات بیاید و یا حاجی از حج باز آید و یا امیری بدر
شهر برسد مردم شهر دلاز و دنبال بر چوب بندند و پیش او بیرون برند بکشند
شیخ الاسلام عبد الله خیزاخزی و شیخ الاسلام ابو حفص صغیر و شیخ الاسلام عبد
عبد الرحمن کاتب و شیخ الاسلام عبد الواحد و شیخ الاسلام ابو محمد کیف بخارایی و قاضی
ابو علی نسفی رحمهم الله چندین بزرگان دین فتوی داده اند که آنکس که دلاز و دنبال
بر آن چوب بستن کند و آنکس که زیر آن او میکشند کافر شوند زیرا که قربانی عبادت بود
خاص مر خدای را عز و جل و چون برای مخلوقی کنی کفر باشد و آن گوشت حرام و مردار بود
زیرا که این رسم کافران عرب بوده است که در وی بیابان خود خنون میبخشیدند در جای
آن گوشت خدای فرموده است و ما اهل لغیر الله فاما شیخ الاسلام ابو بکر فضل بخاری
رحمه فتوی داده است که کافر نشود که شاید از برای مغفرت کند فاما منع در کراهیت و گناه کبیره
بود واجب و لازم است بر آنکس که بگذرد که دلاز و دنبال الا بر آن چوب بکشند فاما اگر
که سلخ او بکشند تا آن گوشت حلال بود و مسلمانان بخورند و بال بزرگ حاصل نیاید بود و در ملک
بخارا چون علیه علما را ابو دهر کز بکنند اشتند که چنین کنند امیر بزرگ عالم و سند الاعظم
برهان الدولت و الدنیا و الدین مسعود دبیک رخصت این نداد و گفت گناه بسیار

داریم این گناه باری مباش داد مردی بوده است که در یک مدرسه بخارا بیست هزار بار
کتاب ورد و مذهب مشهور را [illegible] وقف طالب علمان کرده چنین یادگاری
از وی بازماند و هر که از ماحرفی دانسته است از تربیت اوست لاجرم در ایام دولت او قرب
دوازده هزار دانشمند رسید در اجتهاد بر وجه عزیز امر برسانند و در ثقات آورده اند
شیخ الاسلام ابو بکر ابو بکر فضل رحمه الله [illegible] است که خطی انکس برخوانده اند
و علمای خراسان [illegible] سنت لا [illegible] روز کاری [illegible] و در خبر است
که چون رسول علیه السلام الفاظ کفر [illegible] کرد صحابه کرام رضی الله عنهم گفتند یا رسول الله ما را خبر بیاموز
که اگر بخطا از این الفاظ بر زبان ما حرفی [illegible] دو ما را زیان ندارد رسول علیه السلام فرمود که
جبرئیل علیه السلام مرا از ساق عرش دعایی آورده است بشمار بیاموزم هر که هر روز
مانند او سه بار این دعا را بخواند هر لفظ که در این روز از الفاظ کفر بر زبان آورد
کفاره شود و دعا این است اللهم انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا
اعلم واستغفرک وانا لا اعلم و علمای بخارا هر روز و هر شب میخوانند و مردم را تعلیم
داده اند و این ضعیف را نیز درست یعنی هر روز و هر شب میخواند و بسیار کس را
تعلیم داده است و سبب نجات و رستگاریست الله تعالی که توفیق رفیق همگنان کرداد
مسائل المیراث والقسمت رسول علیه السلام فرموده است که مسلمان کفتن و مشودن که
هر کز شرا بکار بناید از عبادت شصت ساله بهتر باشد و در خبر است که هر که مسئله در
میراث بخشیدن بیاموزد [illegible] هزار صواب در دیوان اعمال نامه او ثبت کنند و سبب
از آمدن این ضعیف بولایت [illegible] بزرگ آن را از بخت امیر مرحوم
مغفور شهید طوغان بیک [illegible] آمده بوده است
و خدمت [illegible] خلوت امیر او را گفته که از مسئله [illegible] الا بدانی هزار من [illegible]
بسیار [illegible] کن و فقط الا این مسئله امتحانی [illegible] بخارا کی دو ملت این طایفه

حضرت مولانا این مسئله را پرسیده و محروم بازگشت چون من بخدمت امیر مرحوم طوغان بیک
رسیدم همین مسئله را پرسید منتظم جواب گفته و بخدمت امیر نموده اند فرمود که شما را
نگذارم که هیچ طرف بروید و عزیمت کرمان داشتم و تا روز قیامت دلداری بسیار
نمود و نگاه داشت کرد تا امروز در شیر مانده ام و این مسئله را اباو بکر فروغش بیشتر
یاد کرده شود مسئله شخصی نماند بقای دولت باو و از وی زنی ماند و یک برادر زن
او نیز ماند و یک برادر مادری و پدری هم بماند همه مال این شخص بعد از وفات بعد وفات
میراث زن او را رسد و برادر زن او را نیز میرسد و برادر مادری و پدری آن مرد را
نمیرسد صورت این چگونه بود جواب آنست که پدر این پسر بیوه باشد و مادر و
دختر را خواسته بود و پسر مادر را و پسر این مرد را پسری شد انمرد و پسر هر دو
مانده باشند و پسر پدر ماند که هم برادر زن او است زن آن مرد ثمن که هشتم حصه است
هر دو پسر پسر را هفت سهم دیگر باشد که برادر زن است مداید و مولانا امام ظهیر الدین
بخاری بعض این مسئله فرعی آورده است بغایت خواب و آن نیست که مسئله مردی نماند
و از وی زنی ماند و هفت برادر زن ماند برادران زن مال میراث برابر کیرند
صورت این مسئله چگونه بود جواب همین مسئله پیشین است که یاد کردیم این مرد
بود که مادر زن پدر خود را خواسته بود و او را هفت پسر شد و از این زن آنگاه
پسر بمرد و پدر بمرد هم بعد از وی بمرد و از هشت سهم یک سهم بزن او رسد و هفت
سهم دیگر برادران زن را رسد که هم پسران پسر وی اند از هفت سهم یک
سهم پس زن را و هفت برادران زن را میراث برابر رسد والله اعلم و در حکایات
امام اعظم ابی حنیفه آورده اند که روزی زنی مردیک امام اعظم آمد و گفت ای امام
مسلمانان شاگرد تو داود طائی بر من ظلم کرده است روا مدار گفت او مرد ظالم
نیست مدت چهل سال است که پیش من علم خوانده است و گفت که میروم تا چهل سال

دیگر عمل کنم واگر اجل امان دهد باز ایم و دیگر علم اموزم مرد دیر اگه چندین علم باشد و چنین
صدق او ظلم بکند و با این همه بگوی که چه ظلم کرده است تا او را ملامت کنم گفت سر اگر
داشتم نو بکر واو بمرد واز وی ششصد دینار زر سرخ ماند بود یک دینار بیش بمن نداده است
امام اعظم رحمه گفت من بیرون اورم که این چگونه بوده است و گفت که برادر تو
یک زن مانده است گفت اری گفت دو دختر مانده است گفت اری گفت
دوازده برادر مانده است گفت اری [illegible] گفت اری گفت
تو را زیاده ازین نمیرسد ان زن خجل شد مسئله مولانا برهان الدین در مدحور داستحانی
اورده است که مردی نماند و چون خواستن که مال او قسمت کنند زن او گفت در تعجیل
نمیکنند که من حامله ام اگر پسر اورم مرا میراث برسد و هم او را و اگر دختر اورم نمرا
میراث بود و نه دختر را صورت این چگونه بود جواب انست که مردی کنیزک
خود را شوهر ازاده بود چون کنیزک بار گرفت خواجه گفت اگر پسر زائی تو ازاد
من ازادی پس ان شوهر پیش از زادن او بمرد پس اگر زاید هم او و هم پسر او ازاد شوند
و میراث برند و اگر دختر زاید هر دو بنده باشند و بنده را از ازاد میراث
نمیرسد حواله الحاوی مسئله اگر شخصی بمرد واز وی سه پسر ماندند و پانزده خم بماند که پنج خم پر
از سرکه و پنج نیمه است و پنج تهی و میخواهند که قسمت کنند بوجهی که خمها را از جای نبرد و سرکه فش
واز سرکه تهی کردن حاجت نشود این قسمت را چگونه باید نمود جواب انست که یک
برادر دو خم پر سرکه و یک خ[illegible] دو خم تهی بدهند و یک پسر دیگر را مثل دین بدهند
و پنج خم باقی ماند یکی پر و یکی [illegible] را بیک پسر بدهند و این قسمت راست
خمها را از جای گرفتش حاجت [illegible] از فواید قاضی ظهیر الدین رحمه الله مسئله
شخصی نماند بقای دولت یاد وار [illegible] ماند و مبلغ چهل و پنج دینار
ستر که ماند از این چهل و پنج دینار نوزده دینار بدهند [illegible] دهند که بجوی رسد و شاند [illegible]

و دختر میانکی او میرسد ده دینار بدختر خورد ولا میرسد و هر سه دختر در فرزندی برابر اند انجمله

چگونه بود جواب آنست که شخصی بنده دیگری بوده باشد و او را سه دختر آزاد بود و دختر

بزرگتر سی دینار بداد و دختر میانکی بیست دینار بداد و پدر را به پنجاه دینار بخرید و دختر

دختر خورد [illegible] پدر را چون خریده بود در حال آزاد شد و پدر مبلغ چهل و پنج

دینار کسب کرد و [illegible] که با او پدر اند هم بحکم فرض و هم بحکم ولا میراث

میرسد و بان دختر خورد بحکم فرض میراث میرسد بحکم ولا نه پس اصل انجمله از سه

سهم میشود دو سهم که ثلثان است بحکم فرض هر سه دختر را میرسد و هر سه مستقیم

می اید و یک سهم که باقی است بحکم ولا دو دختر خرندگان پدر را میرسد و آن دختران

خرندگان پدر در قسمت پنج بسبب مالی که در بهای پدر داده اند پس این یک سهم بر پنج

مستقیم نمی اید و میان سه و پنج مباینه است سه در پنج ضرب کردیم پانزده شد و پانزده

در سه که اصل مسئله است ضرب کردیم چهل و پنج شد نوزده سهم بدختر بزرگتر دادیم

ده سهم بحکم فرض و نه سهم بحکم ولاء عتاقه و شانزده سهم بدختر میانکی میرسد ده

سهم بحکم فرض و شش سهم بحکم ولای عتاقه و دختر خورد را ده سهم میرسد بحکم

فرض چهل و پنج سهم تمام شد و دختر خورد را که از هر دو خورد است از ولا نمی رسد

چون مال در بهای پدر ننهاده است و انجمله لغایه مشکل بود مسئله اگر پرسند که

در همین صورت که سه دختر بود و یکی ملث را ملکی ثلث برد و یکی ثلثان برد

و دختر هیچ نبرد صورة این چگونه بود جواب [illegible] بنده باشد و او را سه دختر

بود از و یک دختر پدر را خریده بود [illegible] برد و آنکه بحکم فرض برد و ولا

یک بحکم ولاء عتاقه و دو [illegible] بود که پدر را خرید نکرده است و ثلث است

بحکم فرض دان [illegible] پدر را کشته است هیچ میراث نبرد الله الموفق فصل

مسئله اگر شما پرسند که در این مردمان روا باشد که نماز در ابی اگر گو پدر روز باشد

خطا باشد و اگر گویند روا نباشد و در راه پاک نماز نباید هم خطا باشد جواب صواب

آنست که بگوییم که اگر زمین جهود و ترسا یا نیست روا نباشد و در راه پاک
نماز نباید گذاردن زیرا که در راه همه کس را حق بود و اگر در زمین کار کرده بود
و یا مزروع راه نبود و اگر بخلاف این باشد روا باشد نماز گذاردن در آید و مولانا
شمس الدین [illegible] فتوی داده است که در زمینی که غله نیست و کار کرده
نیست شاید نماز گذاردن و هم شاید که راه روند چون خداوند زمین را زیان نباشد
و در زمین مردمان راه رفتن گناه بزرگ است و رسول عم فرموده است که علیکم بالحج
وان طالت و علیکم بالبکر وان عالت و علیکم بالبحر وان غالت معنی آنست که بر شما باد
که راه راست روید اگر چند دور باشد و بر شما باد که زن بکر و بیر خواهید اگر درویش باشد
و بر شما باد که گندم بخورید اگر چند گران بها باشد آورده اند که عبدالله مردی بود چهل و
یک حج پیاده گذارده است چون سال آخرین حج گذارده ام خدمت امام اعظم
رض دریافتم مرا گفت ای عبدالله چون به بغداد رسی از در بغداد تا بجد و سمرقند
و ترکستان برد و سلام من بهمه مسلمانان رسانی و ایشان را از من سه سخن بگوی
که فایده دین ایشان و رستگاری در این سه سخن است اول ایشان را بگوی که در علم
مسلمانی چنین خوانده ام که اگر بنده از بندگان خدای برابر آسمان و زمین طاعت
و عبادت بحضرت صمدیت آورد و یکی راست کند در نامه اعمال خود دارد
طاعتها و عبادتهاء او را در مقابله یکی از این گناه هیچ سود ندارد اول آنکه
در خانه زن حرام دارد دوم [illegible] از مال برادر مسلمان زیاده از
بهای کلیدی برو ربگیرد و سیوم آنکه بی خوف در زمین دغل کار کرده مسلمانان
راه رود و زمین کار کرده ایشان را بزیان آرد [illegible] در آتش انداختن
روا نیست و با آتش سوختن حیوانی را صفت خاص خدای عز و جل است فاما جامه

پای خویش را در ستحار و صابون داشتن چون شاییدن روا است زیرا که
دفع مضرتیست بوجه غیر منهی و این نظر است که در آب بول کردن روا نیست [illegible]
فاما بول بجای رسد باب شستن روا باشد و سپس را از نزه [illegible]
روا نیست و کشتن او روا است و او پاکست پیه و لیکن را نشاید کشتن که
رسول عم را از خواب بیدار کرده بنماز فاما چون موذی است بالبدن
آید روا است قال النبی عم لا تقتلوا البرغیث فانها ایقظنی من النوم یعنی
انچه در بالا مذکور افتاد مسئله اگر جمعی از لشکریان و غازیان و تیراندازان
اسپ بگرد دوانند و یا تیر اندازند بگرد و یا شمشیر داشته بگرد دوانند انچه
بگرد یکدیگر برند حلال باشد و یا حرام باشد جواب انست که بنگریم اگر انچه
رسول عم فرموده است درین چهار چیز و مسئله سرعیه نه غیر انچه ما که یاد
کردیم و گرو از هر یک جانب باشد نه از هر دو جانب چنانچه در فقه است
حلال باشد و اگر باشد از هر دو جانب باشد حرام بود و این مسئله را کسی کم
دانند و اگر [illegible] الشمند در مسئله بر عنوان گرد بندند روا باشد و رسول عم فرمو
فرموده است که مومن را سه بازی روا است اول انکه از حلال خود بازی کنند
دوم انکه با تیر کمان بازی کنند سیوم با سلاح خود بازی کنند رسول عم بحضرت
شاه مردان شیر یزدان علی رض چنین تعلیم دادی انکه بازی در [illegible] کتاب کیمیا
باید که [illegible] در خانه زین نشیند سنت مردان [illegible] و در اعجوبة الفتاوی
آورده است که اگر مرد صحنک [illegible] بندند که هر که انچه
درین صحنک است [illegible] چندین [illegible] بدهیم و هر که نتواند در خوردن
او چندین بدهد خوردن این [illegible] حلوا و برنج حرام بود و همچنین قوم
ترکمان در خوردن گوشت و [illegible] گرد بندند همین حکم دارد مسئله خوره

که روز عید بچگان بازی میکنند شاید خوردن یا نه اگر گوید شاید خوردن خطا باشد
اگر گوید نشاید خوردن هم خطا باشد جواب صواب آنست که اگر این جوز را قمار
میکنند نشاید خوردن مسئله میوه که در آب روان می آید اگر اندک بود و قیمت
ندارد شاید خوردن مسئله اگر پرسند که گربه که نقصان کند و گوشت او را
بریدن روا باشد یا نه جواب آنست که گوش گربه را بریدن روا نیست زیرا که
تعذیب حیوان است بی فایده ولیکن اگر گربه را ببری روا باشد و این مسئله را
ابیات گوید نظم جواب گفته است لمصنفه نظم بدانکه صاحب شرع عموم ملت و دین
سزای گربه و سارق نه قطع فرماید ولیکن چون درین مرتبه زیان افتد بدست
خویش گر گربه ببری نشاید روا است فصل مسلمان چو مال قصد کند و گرچه دست
توان خون او بیالاید چه جای گربه و سگ باشد از ره تحقیق علی الخصوص بوقت
که مال برباید مثال علم شریعت مثال صیقل دان که زنگ مرده ز دلهای مرد بز
داید کسی که محقق و ناظم بود شریعت را روا است حکم او در دین هرچه فرماید بگفت
از سر دانش جواب این مفتی تجاری که ز طبعش بنزهت زاید لقب علامت مر او را
و نام او عمر است درین زمانه چو او مفتی دیگر نیاید اما کشتن سگان چون
آنکه خواهر باشند و زیان کنند بر حاکم شریعت واجب است که خداوندان
سگ را فرماید که تا سگان خود را ببندند تا زیان نکنند و اگر نه خود سگان خود
را بکشند و جابر بن عبد الله رض گوید که رسول عم ما را فرموده است تا سگان
خود را میکشتیم مگر سگانی که حاجت ایشان ما را نگاه کنید کشتند و با صیدی میکردند
و حاکم یکی را نصب کند تا آنکار را بکند و او را نفقه از بیت المال بدهند و سگ داشتن
در خانه روا نیست اگرچه سگ از جهت بود و یا جهت محافظت خانه که او را موضع
معین بنده کنند بیرون خانه که در خانه نیز دو و در چیزها پلید نکند و بعضی علما نیز از کم بوده

است که پاسگان در یکی ای چیزی پیچوده اند و رسول عم مرا این را منع کرده است
و فرموده که اگر سگ در کاسه و یا ظرف شما دهن کند به هفت آب بشویید شش و
هشتم بار در خاک پاک مالیدن پاک شود تا او شنید گران آمد و از آن کار باز ایستادند
و این قول امام شافعی رح بر قول امام اعظم رض به ۳ آب باید شستن و بخاک مالیدن
حاجت نبود و جبرئیل عم رسول عم را خبر داده که ملایک در هفت خانه نروند اول
در خانه که سگ بود دوم خانه که خمر بود سیوم در خانه که صورة تصویر کرده بود چهارم
خانه که در آن خانه فرزند آزارنده مادر و پدر بود پنجم در خانه که زن حرام بود ششم
در خانه که زن و مردی بی نماز باشند هفتم در خانه که امانت را خیانت رود و هر خانه
که ملایک در نشوند در آن خانه چیز و برکت نبود و اهل آن خانه درویش و تنگ دست
و تنگ روزی باشند و رسول عم فرمود که در خانه که سگ دارند بی حاجت از طاعت
اهل خانه هر روز یک قیراط کم شود و در قیراط اختلاف است [illegible] شطرنج باختن
نزدیک امام شافعی رض پاک نیست چون یک دینار زند نماز از وقت بیرون نبرند و
و نزدیک امام اعظم رض حرام است نشاید باختن و نشاید دیدن که دیگران می بازند
و نرد باختن با جماع حرام است و نشاید باختن و اگر مردی گوید شرط در شطرنج باختن
حرام بود زن از وی بطلاق در حال زنش بطلاق شود و رسول عم فرموده است ۱۵۵
که هر که با نرد و شطرنج بازی میکنند همچنان بود که دست خود را در خون خوک آلاید
قال النبی علیه السلام بالتماسک عن ذکر الله فهو [illegible] هر چیز که شما را از ذکر و یاد کردن
خدا تعالی باز میدارد آن قمار است و حرام [illegible] و امیر المومنین علی کرم الله روایت
کرده اند که بر قومی بگذشت شطرنج میباختند فقال ما هذه التماثیل التی انتم لها عا
کفون [illegible] شنودن آواز بربط و رباب و چنگ و نای و طنبور و غیر آن که از ملاهی
است حرام است و رسول عم انگشت در گوش کرده است تا نشنود و رسول عم

فرموده است استماع ملاهی معصیت کبار مسـ موی را بحنا و وسمه رنگ کردن نیکو
نیست علی الخصوص مردان لشکری را و جامه سرخ پوشیدن و از بزرگی رسول کردند
که چه فرمایی در حق کسی که مردی لشکری نبوده باشد و موی روی رنگ کند جواب
فرمود که بروز حرمت براوش نباشد و نه بسبب قوت جوانان خود را در
خلاف افکندن است مسـ مرد را حق تعالی پسری دهد و پسر سور کرد که
نیست و در جاهلیت رسم بوده است که روز هفتم پسر سور میکرده اند در بین
معیبین و رسول عم این منسوخ شد مسـ اگر جمع سنداپی کنند و چیزی بخورند باکی
نباشد مسـ در کاسه زرین و نقره کسی چیزی خوردن مکروه بود زیرا که تشبیه
است و بر مشرکان و نفیر سرفان و در بین وعید بسیار است و همچنین جامه
المسلما ابریشمی پوشیدن و انگشت زرین در دست کردن مر مردان را شاید
و حرام است و انگشترین آهنین و برنجین و مسین نشاید داشتن که متابعت
اهل دوزخ است و بت پرستان را اما از نقره انگشترین بجهت مهر بر چیزی
نهادن روا باشد و نه از برای زینت و انگشتر باید که یک مثقال بوزن تا بر وفق
سنت بود و خاتم داشتن مر حاکمان را روا باشد و بجهت مهر و نقش انگشترین
رسول عم این کلمه بوده است لا اله الا الله محمد رسول الله و در خط برکرده
بود و انگشتری را در انگشت خورد داشت باید کردن که سنت چنین است و در دست
راست سنت اهل سنت نیست و رسول عم از حرب بازگشته بود و دست بریده
دیدم انگشترین در دست انگشت [illegible] و بوده لا برمانی خدا تعالی که انگشترین از
عقیق بودی یا نگینه او عقیق بودی این دست را بریده نشدی و نه این مرد را از جهت
بر رسیدی و این سخن عجیب و غریب است مسـ اگر مگس در دوغ افتد و یا
در طعام پاک بود و رسول عم فرموده است که چون مگس در طعام شما افتد باید

که او را در طعام تمام فرو برد انگاه بیرون انداز بیزیرا که در یک پر مگس بیمار است و در دیگر شفا است
و او را عده ده است که هر جا که در افتد پر پر اکه بیماری در وی است پیشتر کند و پر شفا
بالا دارد و ان درونی طعام روا نباشد که بیرون هد و د بال باشد و اگر بسبب افتادن
مگس هیچ چیز اندر طعام تا از ان بیماری تا که حکما طب ز بیمار برا امید اسد و نه علاج
از من جان بیرون بردندی که در افرینش هر چیزی او را حکمتی هست و خواجه سنائی
فرموده است که اندرین ملک چو طاوس نگار است مگس و در فقه بحث
است که رسول علیه السلام پرسید از جبرئیل علیه السلام پرسیدی که با الحکمة انی تو فی خلق العنکبوت
یعنی افریدگار عالم را حکمت در آفریدن عنکبوت چیست تا در ان ساعت که رسول
رسول علیه السلام در غار شد و کافران مکه در عقب بیایند چون نزدیک رسیدند عنکبوت
لعاب سنعاب از خدا عز و جل شد که بر در غار قوت تنیدن تا عصمت
ان دوستان شود چون عنکبوت بکار شد حق تعالی جبرئیل علیه السلام فرستاد
که محمد را بگو که حکمت در افرینش عنکبوت همین بود تا کافران مر ترا و ابوبکر صدیق
یار غار ترا نه بینند — در وقت خفتن پای بجانب قبله کردن مکروه است که ضرور
باشد و بنده مومن چون بخسبد هر که در دست راست خسپد و چون زمانی بگذارد
بر دست چپ بگردد و محمد مصطفی علیه السلام بر دست راست بخفتی و باز پشت مبارک
بر زمین نهادی و بخفتی و از ایشان او هر که چنین کار کند فراموش کار نشود یا رسول الله
چرا چنین میخفتی گفت تا در سکوت نظر میکنم و از حال خود یاد میکنم و منتظر وحی
می باشم — در جامه خواب خفته قران خواندن و تکبیر گفتن روا بود اگر پای ها
فرو کرده بود و خبر است که هر که از خواب بیدار شود و در ان وقت که میخواهد که پهلوی
دیگر بگردد و بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله و یا بگوید سبحان الله حق تعالی اگر است بهشت بر
نعمت در مقابله ان بول و هر و این گوینده نستانند حق بجانب او باشد تا بیدار

[illegible] او را ادبر کند و در خبر است که در روز قیامت بنده گناهکار را
حاضر کردانند او هیچ طاعت نداشته باشد ملائکه او را بسوی دوزخ برند خطاب
حضرت عزه در رسد که ای جبرئیل از آن بنده گناهکار بپرس که شبی [illegible]
که از پهلوی به پهلوی دیگر بگردی یکبار بگفتی که یا حنان یا منان یا بدیر و یا در [illegible] بخواندی
بنده گوید تو داناتری که ترا میخواندم خطاب در رسد که بر تو رحمت کردم و از
کرم خود در وا اندازم که بنده در دنیا در دل شب از من یاد کند و من او را از نار
جهنم بسوزانم [illegible] در سه موضع دروغ گفتن مباح است اول در صلح کردن
میان دو برادر مسلمانان که جنگ کرده باشند دوم در جنگ کردن با کافران سیوم
دروغ گفتن با زن خود بجهه مصلحت روزگار و خوشدلی او و بغیر این سه جای
هرکه دروغ گوید وبال بسیار است و از رسول عم سوال کردند و گفتند که بنده مومن
زنا کند و گفت باشد که کند گفتند خمر خورد گفت شاید که خورد گفتند خون ناحق بریزد
گفت باشد که بریزد و گفتند بنده مومن دروغ گوید فرمود که بنده مومن هرگز دروغ
نگوید و روایت است که اعرابی بخدمت امیر المومنین رض در آمد گفت من مردی خمر خوارم
و مال مردم می برم و خون ناحق می ریزم و دروغ هم میگویم و میخواهم که از یک گناه از این
گناهان توبه کنم بگو از کدام گناه توبه کنم امیر المومنین رض فرمود که از دروغ گفتن توبه کن
و چون از دروغ توبه کنی هیچ گناهی دیگر نتوانی کردن و این حکایت مشهور است
[illegible] وصیت کرد راست بگو که اگرچه ترا زیان دارد و
دروغ مگو [illegible] باشد و در رسد که [illegible] ترا از رحمت برسد و در خبر است
چون بنده مومن دروغ گوید فرا [illegible] از مقدار چهار هزار
گام زمین از وی بگریزند از بسیاری لعنت خدا تعالی که بوی فرود می آید در تنبیه
الغافلین است که رسول عم یکی از یاران را گفت که احدق تری العجب بعد ما است

گویا عجایب بینی و در معنی این حدیث نقل است که شیخ شبلی رح گفتند چون این حدیث
را خواندم گفتم امروز بروم در خانقاه باشم و برین حدیث عمل کنم تا عجایب بینم زمانی
بود که مردی سر و پای برهنه برسید و بر شیخ الاسلام گفت که من مردی ام کریز پای
و مظلوم و میخواهم که در خانقاه شما پنهان شوم شیخ رضا داد او پنهان شد در خانقاه در
آمد پس مردی ظالم سلاح با بیامد و گفت ای شیخ شخصی چنین و چنان اینجا امد و شما او
را دیده اید شیخ گفت دیدم درین خانقاه رفت مرد مظلوم چون این سخن بشنود دیگر
گفت این چه بود که با خود من کردم و ظالم بخانقاه در امد و ان مرد را ندید بیرون
امد و گفت ای شیخ او درین خانقاه نیست شیخ گفت او درین خانقاه است ان
ظالم را دوم بار در خانقاه آمد و ان مظلوم را ندید و بخشم بیرون امد و شیخ را گفت
تو مرا مشغول کردی تا خصم من بگریخت و برفت و شیخ را جفا گفت و شیخ در
خانقاه شد و مظلوم را دید که در پس در نشسته گفت ای شیخ او دو بار امد و مرا ندید شیخ
گفت زیرا که من راست گفتم بفضل دست علما و سلاطین اسلام روا است و غیر
ایشان روا نیست که کسی دست بوسی کند و در خبر است که رسول عم سر فاطمه زهرا را
بوسه دادی و گفتی از سر او بوی بهشت می اید و اواز فوت ان لقمه حاصل شده است
که در شب معراج در بهشت خورده ام و فاطمه زهرا را رضا از ان سبب لقب زهرا خواند
که امیر المومنین حسن و امیر المومنین حسین رض در وقت نماز شام او را در معنی نزاد و نماز
خفتن را غسل کرده پاک شد و در وقت نماز بگذارد و عائشه صدیقه رض چنین فرموده است
که در چنین شبها تاریک بروشنای نور روی زهرا السماء در سوزن کشیده ام و جامه خود
را دوخته ام و مقام فاطمه زهرا رضا انست که فردا قیامت یکدست پیراهن خون الوده
که خدای خود شاه مردان علی ابن ابی طالب رض و یکدست پیراهن خون الوده
و پیراهن زهرا الوده فرزند خود گرفته و گوید خداوندا خون که خدای خود فرزندان

...نمیخواهم بلکه کن نان است بدر خود را میخواهم از فضل الله شفا عنهما وایاکم فصل
اندر دعوت واوراد بیرا انکه درین فصل انواع وعجایب وغرایب یاد کرده شود که فواید
بسیار باشد خواجه علی حکیم برمدی رح روایت میکند از رسول عم که فرموده است که من
لاورد له لا دین که یعنی هر که را ورد نیست او را دین نیست و رسول عم فرموده است هر که
بامداد بر خیزد و ده بار بکوید که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم دران روز
تا شب هیچ مکروهی بوی نرسد و اکر خواب بد دیده باشد یعنی ان شود و بنیکی بدل شود
و مولانا منهاج الدین رح شارستانی روایت میکند هر که بعد از نماز بامداد که بگذارد
بر هفت بکوید حسبی ربی من ربی و حاجتی که دارد بخواهد حاجت او روا شود
و هر که نماز بامداد بکذارد و بر خیزد هفت بار بکوید لاحول ولا قوت الا بالله ولا حیلة
ولا احتیال ولا منجا من الله الا الیه حسبی الله دران روز از هفت بلا و بر انکاهدار د
و ابو هریره رض کفتند که اتش در خانه تو افتاده است کفت اتش در خانه من اثر
نکند یعنی زیان نرساند که من دعائی خوانده ام که از هفت بلا چون غرق و حرق و لشکر
مکاران و غیران ایمن باشم و این دعا را کفت که نوشته شده است و چون
این دعا را بخوانند یازده بار سورة اخلاص بخوانند تا کناه کرده امروز بردی نبولیند
والکافه ابه الکرب بخوانند ده بار صلوات بر رسول عم فرستند که رسول عم فرموده است
که در شب معراج فرشته را دیدم که از جسم او چون جیحون اب میرفت و بر من سلام
کرد کفتم ای ملک مقرب بکار رحمت حق تعالی تو میدانی که چنین زاری میکنی ان ملک
فرشته کفت ... علیه ادم است که یکیاه پیوسته روز و شب باران
باردوایم که چند عدد قطره ... چند عدد قطره بر رکست و بدانم که بر عصیان
فرزند ادم و جمله حیوانات سوی چند است و عدد ریکهای بیابان صحرا بدانم که چند
عدد است و عدد قطرات باران دانم کفتم ای این کریستن درجست کفت از ان

است که ایشان بیدا نیم و یک چیز نیز دانیم گفتیم آن کدام است گفت آنکه یکی از ایشان بعد از فریضه نماز بامداد هر روز عادت دارد که ده بار بر تو که محمدی صلوات دهد ثواب آن را ندانیم و ثواب خضرت عزة می‌رسد که ثواب این را جز من کسی نداند و بفهم هیچ مخلوقی نرسد اگر پرسند قرآن خواندن فاضلتر است و یا بر محمد رسول الله صلوة فرستادن اگر گوید قرآن خواندن خطا باشد و اگر گوید درود فرستادن هم خطا باشد جواب صواب آنست در وقت آفتاب بر آمدن و در وقت آفتاب فرو شدن صلوة بر خواجه کاینات فرستادن فاضلتر بود زیرا که قرآن خواندن با نماز گذاردن مشابهت دارد که نماز بی قرآن نشواند گذاردن چون درین سه وقت نماز نمی‌شاید گذاردن قرآن نیز نمی‌باید خواندن و این مسئله از تتمه است و چون ده بار صلوة داده باشد سه بار این حرز خواجه خضر و الیاس علیهما السلام گویند عم که در دعوات کبیر بیهقی آورده است که هر سال خواجه خضر و الیاس عم حج بگذارند و موی سر یکدیگر را حلق کنند و هر یک سه بار این حرز را بخوانند هر که هر روز سه بار وقت بامداد بخواند از حرق و غرق و از شر مکاران و بی دینان و حاسدان و فاسدان و دشمنان ایمن شود و از بسیاری آن عیال و اطفال با مشکلات بر خوانند در بخارا در دست کافران بیفتاده‌اند و این حرز بمیراث از پیران و از استادان بما رسیده است و آن حرز اینست بسم الله الرحمن الرحیم ما شاء الله لا یسوق الخیر الا الله بسم الله ما شاء الله لا یصرف السوء الا الله بسم الله ما شاء الله ما کان من نعمة فمن الله بسم الله ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله و [illegible]
خود میگفته است که بازارق الغربان فی اعشاشها [illegible] ایشان یعنی در آشیانه ایشان صحابه معظم رض گفتند یا رسول الله تخصیص زاغ بچگان از چه معنی است رسول عم فرمود که چون زاغ بچه از بیضه بیرون آید سفید رنگ بود زاغ او را چه بیند گوید اگر این بچه من بودی همرنگ من بودی و چهل شبانروز از خانه بخشم برود و بچه را دانه نبرد و درین چهل روز حق تعالی بشر را الهام دهد تا هر دیک زاغ بچگان پران شود و زاغ

بچگان در بن خود بگشایند و پشه در حلق او فرو شود و چهل روز چون بگذرد و تمام شود
پای ایشان سیاه شود زاغ بخانه رود و بچگان را هم رنگ خود بیند و علف دادن آغاز
کند و شفقت و مهر در دل او در آید و این سخن عجیب می‌ماند و بغایت نیکوست و در خبر
است که رسول عم فرموده است که هر که را مهمی پیش آید و در آن عاجز شود باید که وضو تازه
کند و دو رکعت نماز بگذارد و هم چنان روی بقبله کرده چهل و یکبار سوره فاتحة الکتاب بخواند
و بر سر هر فاتحه دو بار بسم الله الرحمن الرحیم گوید آنگاه سر بسجده نهد و حاجت خواهد حاجت
روا شود و از آن مهم خلاص یابد سؤال اگر پرسند که اکنون در التحیات میخوانم که از جم محمد او ان انجا
سماء آمده است که چون ذکر محمد رسول الله صلعم آنچه در پیش است و آنچه در پس است امر بوده است
که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر یکی را گناه نبوده نشوانی گفت که بروی رحمت
کن داین چگونه بود جواب مولانا برهان الدین والاسلام در محیط آورده است که رحمت
خواستن را مراد جمیع امتان محمد است صلعم نه محمد علیه السلام و نظیر این آنست که مردی
پیر و ضعیف بود و نیکو روزگار و او را پسری مخالف بود و گناهی کرده بود حاکم
وقت او را سیاست فرموده و پدر او حاضر شود و درد دلی و زاری میکند و میگوید
بر این ضعیف رحمت کن یعنی پسر مرا آزاد کن تا اگر او را بزنی و رحمت نهی من مینجم حاکم گوید
بر تو رحمت کردم و پسر او را آزاد کردم و اینجا هم نیز مراد هم چنین است و در جامع مولانا
محی الدین الشیخ است بوی که در بهشت مرغان اند که ایشان را مرغان التحیات میخوانند چون بنده مومن
در نماز بگوید که التحیات جنبش لوگی آواز بدان مرغان برسد ایشان از درختان خود را در چشمه آب
اندازند و غسل کنند و بر درختان روند و پر بیفشانند بعدد هر قطره آب که از ایشان
فرود آید حق تعالی فرشته آفریند تا بوقت نماز دیگر گناه عمر این خواننده التحیات را آمرزش
خواهند و این سخن غریب است سؤال اگر پرسند که حق تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر
علیهم السلام بخلق فرستاده است و بعضی گفته اند که از این زیاده اند از جمله ابراهیم

خلیل الله الرحمن را صلوات الله و التحیات یاد میکنیم و فرزندان او را و دیگر انبیا را نه ::
چرا چنین است جواب بدو سبب ابراهیم و فرزندان او را یاد میکنیم که اول آنکه رسول عم
فرموده است که در شب معراج همه انبیا را ع بر زیر عرش دیدم هیچ کدام ایشان مرا سلام نگفتند
و دعا نکردند و ابراهیم خلیل الله ایشان مرا یاد کرد و سلام فرستاد و گفت ای نبی ما بگو تا ::
اشجار در بهشت بسیار بکارند گفتم ای پدر درخت بهشت کدام است گفت بگوی ::
تا پیوسته بگویند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا بسبب گفتار این کلمات ::
ایشان را حق تعالی بهشت برساند و نعیمی که از دست ایشان رفته است باز بدیشان
دهد سبب دوم آنست که ابراهیم خلیل الله الرحمن از عمارت خانه کعبه فارغ شد بر در کعبه با فرزندان
نشست و دعا کرد و بگفت یا رب هر که از پیران امت رسول عم این خانه را زیارة کند بر وی
رحمت کن و فرزندان او را دعای پدر را آمین گفتند و اسمعیل و اسحاق عم گفتند یا رب
هر که از جوانان امت محمد مصطفی عم این خانه را زیارة کند بر وی رحمت کن و ابراهیم و خاتونان
آمین گفتند و بی بی ساره و بی بی هاجره رض گفتند یا رب هر کدام و زنان امت محمد مصطفی
عم این خانه را زیارة کند بر وی رحمت کن ابراهیم و فرزندان گفتند آمین حق تعالی این
سخن را با محمد مصطفی عم رسانید گفت برای این سبب و برای مکافات ابراهیم و فرزندان
او را در نماز یاد کنیم و دیگر انبیا را نه و این طریق که حنفیه میان التحیات میخوانند عبدالله
مسعود رض روایت کرده است و اگر شافعی مذهبان میخوانند عبدالله عباس رض
روایت کرده است و هر دو نیکو است و مولانا تاج الاسلام حمزه بخاری رح آورده است
که ابو جهل لع عبدالله مسعود رض کشت و هلاک کرد و او صاحب مذهب امام اعظم ابو حنیفه
کوفی بود رض و یکی از مناقب او آنست که روزی رسول عم در خرماستان دعوت کرده
بودند فرمود که ایچ یاری هست که بر درخت خرما شود و خرما فرود کند عبدالله مسعود
رض گفت من بر درخت روم و جامه خود را بالا کشید و بدید که مردی ضعیف پای د

... ق الست صحابه بخندید رسول عم در غضب شد و گفت شما بر ساق وی بار
... میخندید اگر فردا قیامت یکقدم خود را در یک ترازو نهد و اعمال جمله خلق در پله دیگر نهند
این یکقدم او از آن زیاده اید و او چنین عظیم الست   در فواید و سوالات متفرقه سوال
اگر پرسند که حکمت چیست که بچه خورد تا یکسال بگرید و آب در چشم انبود جواب
زیرا که در حقیقت آن گریستن نیست بلکه آن تسبیح الست که میگوید تا چهار ماه لا اله
الا الله و چهار دیگر میگوید محمد رسول الله و چهار ماه میگوید اللهم اغفر لی ولوالدی و بچگان
کافران درین چهار ماه اخرین میگویند لعنة الله علی والدی سوال چرا مادر بر فرزند بیشتر مهربان
تر بود جواب زیرا که نطفه مادر از سینه می اید و نطفه پدر از پشت می اید و مهر و شفقت در
دل و سینه بود انچه از پس است باشد از آن یاد نکنند سوال چرا فرزند را به پدر نسبت کنند
و با در نسبت نمیکنند جواب انست که انچه اصل افرینش الست از نطفه پدر در وجود
اید و از نطفه مادر حسن و جمال و سمن درین حال در وجود می اید و این چیزها پایدار نیست و
نوری پدر بر ولاجرم نسبت به پدر کنند و در جمعی خدای تعالی فرموده الست و لله ملک السموات
والارض یخلق ما یشاء یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور درین ایه دختران
را پیش از پسران یاد کرده الست زیرا که هر اینه دل پدر دختر شکسته باشد یعنی هر که افرزند
دختر ... هفتاد و سه نظر رحمة نوال کردیم و بر پدر پسر یک نظر رحمة بیش
نکرد ... و در ایة یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه ... و اگر دختران نیست و فرزند دختر
... بر سر راه باشند و گویند بارا تو بعوض ما در
و پدر بدوزخ بر برید و ایشان را ... گر گوید اهل بهشت همه سی و سه ساله باشند
ب ال لحیی نیستم و بحال یوسف نیستم و باد ازدا و د نیستم علیهم السلام پس میان زن و مرد
بچه فرق توان کرد و جواب برسر هر یک از اهل بهشت تاجی باشد از نور و سر تاج
زنان ... باشد چون معلوم که بدان علامت زنان را بتوان شناخت سوال

اگر گویند چرا موسی عم از عصا ترسید و ابراهیم عم از آتش نمرود نترسید جواب آنست
که عصا بصنع حق تعالی اژدها شد موسی عم بحقیقت از حق تعالی ترسید و آتش فعل نمرود
بود و ابراهیم عم حقیقة از فعل نمرود نترسید اگر گویند که حیوانات بر بی دیگری
لا زبان است چرا ماهی را زبان نیست جواب چون ابلیس ع ه از بهشت
بیرون کردند بکناره دریا رسید ماهی سر از آب برآورد ابلیس ع ه فریاد برآورد و از
حال او پرسید قصه خود را گفت و سخن فرزند آدم را بگفت که قومی باشند که بمکر و
حیله مرغان را از هوا فرود آورند و ماهی را از دریا بیرون آورند ماهی زبان غیبت
و طعنه در حق فرزند آدم بگشاد حق تعالی به سبب استماع غیبت فرزند آدم زبان از وی
بازگرفت و رسول عم فرمود که وبال غیبت بیش از وبال زنا است و در وعید غیبت
کردن خوانده ام که در روزگار ابوحفص کبیر بخاری رحمه یکی بخدمت خواجه درآمد گفت
مرا مشکل افتاده است که من پسری دارم رند و نابکار در شب مست بخانه من درآید و
با من فساد کرد درین واقعه چه فرمایی حاضران همه تعجب کردند و گفتند بیرون شو تا آتش
نیاید و تا بسوزیم خواجه ابوحفص رحمه گفت شما را ازین تعجب می آید لا ابالی آفریدگار
که با مادر خود زنا کردن سهل تر که غیبت برادر مسلمان کردن غیبت آنست که
در پی بگویند و در او موجود نبوده در رسول عم فرموده است که ذکر الفاجر بما فیه
لیس بغیبة و آورده اند که روزی دو طبیب ترسا نزدیک این مشربی [illegible]
بودند چون بیرون آمدند خادم گفت ای این [illegible]
گفت درین سخن نگویم که اگر یکی را [illegible] باشد در حق
آن دیگری عیب بود و مقبول دیگر اگر چنان سخنی گویند که افعال مسلمانان
دران باشد مثلا آنکه دراز است یا کوتاه است و یا گفتار و براداری رو ن
و رفتن وی را عیب کنند چنانکه اگر بشنود ملول و رنجیده شود غیبت بود و گفت وی را

...رض گفته است که در اخبار ربانی خوانده ام که هر که شکم خود را از حرام نگاه دارد
همچنان باشد که چهل اشتر را از کتاب خوانده و بدان موجب عمل کرده و داود پیغمبر
ع م روایه کرده است از حضرت سبحانه تعالی شانه که هر که ترک یاران بد کرد و از
صحبت ایشان پرهیز همچنان باشد که تمام زبور خوانده است و بدان عمل کرده عیسی
ع م روایه کرده است که هر که بکفاف خود قناعت کند و ترک فضول کرد همچنان
باشد که تمام انجیل خوانده و بوی عمل نموده محمد مصطفی ص م فرموده که هر که
ترک غیبت کردن برادر مسلمان کرد همچنان باشد که تمام قران خوانده بود
و بدان موجب عمل کرده و این چهار سخن خلق اولین و اخرین را بسنده
بود در مسلمان س اگر پرسند که ملایکه را ثواب و عقاب هست یا نه جواب
است که گوییم عقاب ملایکه چون فرزندان ادم است فاما ثواب ایشان نه
چون فرزندان ادم نیست زیرا که ایشان را لذت و شهوت نیست بلکه نعمت
و لذت ایشان در طاعات و عبادات کردن باشد س اگر پرسند که صانع عالم
تواند که مانند خودی بیافریند یا نه جواب است که بگوییم که این سوال از محالات
است و در عقل نیاید و این چنین باشد که بپرسد که پسر من پدر خویش باشد یا نه
و یا پرسد که چه گویی که پدر من پسر خود را پسر باشد یا نه و یا گوید صانع مر مصنوع باشد
یا نه و این همه محالات است که در عقل نیاید زیرا که این سخن در گفتار راست
نیاید و محال باشد و ایضا از آن راست نیاید که گویی صانع تواند که مصنوع
کند که نامصنوع بود پس از آن روی میخواهی او نیز مصنوع باشد مر صانع را
و از دیگر روی میخواهی که آن صانع نامصنوع باشد همچون صانع و چنین مصنوع
نامصنوع محال است ظاهر او بقول راست نیست س اگر پرسند که آفریدگار
نهایت ذات خود را در نیابد یا نه جواب این همه از جمله محالات است زیرا که اگر

نهایة ذات خود داند نکیت لازم اید یعنی در باب چندی هر چیزی افتد که در باب علت
و معلول باشد و انچه در باب او را نهایت باشد انچه گویند از این چیز چند اثار مرکبه
است یا چند پیمانه است و یا بعد و چند است هر چه را از این مقدار در اید او را نهایت
باشد و در باب علت نیز همچنین و انبساط دشوار بود در حکمت فال مصحف مسئله
فال مصحف مجید را اگر خواهد که بگشاید باید که وضو کند و مصحف مجید بر دست بگیرد
که هر کی بی وضو مس مصحف کند در لفیف دست او را بریدن واجب شود
و شیخ سعید اقطع را مشایخ طریقت دست بریدند و قصه او مشهور و معروف است
و در شریعت و بال بسیار است و چون وضو سازد سوره فاتحة الکتاب سه بار و
سوره اخلاص سه بار بخواند و این دعا را یکبار بخواند دعا اینست اللهم انی تفالت علیک
بکتابک و توکلت علیک فاظهر فی ما هو المکتوم فی علمک المکنون و نیت پیش خاطر اورد
و انگاه مصحف را بگشاید چند انچه هر روی کاغذ الربا شد نوشته بعد و هفت الاورق بگرداند و بعد
و ان ورقها خط بیعنه بنظر شمار و انجا که شمار تمام شود هر ایه که بود فال ان باشد از کرو ینی
و ناگرونی ان نظر بعد امیر کمونین شاه مردان علی رضوالست و علما بجار این نوع اختیار و اعتبار
کرده اند و انچه فال بر اید بران باید رفتن و خلاف کردن روا نبود و العلم عند الله و در حکایت
اورده اند که مولی الامام اعظم رضه یاران او را هر کس میگفت و در ان میان و غلط و پند بسیار گفت
چنانچه همه بکرید در اندند و بسیار میگریستند پس امام اعظم رضوالست که خوشدل شوند گفت که
فردای قیامت هیچ یک کافر بدوزخ نرود و در خبر چنین الست یاران همه تعجب کردند که این چگونه
بود انگاه فرمود نه که بروند و لیکن ببرندشان و این ایه بخواند و سیق الذین کفروا الی جهنم زمرا یاران همه
خوشدل شدند نقل اورده اند که روزی هارون الرشید گفت که مرد ازا وزن کردن روا است
در بنده خاتون میگفت که روا نیست و قرار داند که ابو یوسف القاضی را طلب دارند
اگر گوید روا است بخواهد چون ابو یوسف القاضی امد و حاضر شد گفت چه خواهی پرسید

کفت ای امام مسلمانان مردی زنی دارد و دیگری زنی میخواهد کردن روا باشد یا نه کفت روا باشد که
خدای تعالی فرموده است فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع خلیفه خزانه
دار را فرمود تا ده هزار درم بیاورد و با ابو یوسف القاضی داد زبیده خاتون برنجید
و کفت دیکر ابو یوسف را بکو تا نکفتم چنین رخصت که خلیفه را داد و دو سه زن خواهیش
ابو یوسف القاضی چون زبیده را چنان دید کفت کیف ... زمین این که مرد زن
دیکر میکند و میان هر دو زن عدل میتواند کردن یا نه خلیفه کفت نه ابو یوسف
کفت خدای تعالی فرموده است فان خفتم ان لا تعدلوا فواحدة یعنی اگر میترسد که عدل نمیتواند
کردن یکی بیش حلال نیست چون زبیده خاتون این حرف شنود خشنود شده خزانه
دار را فرمود تا پانزده هزار درم بیاورد با ابو یوسف داد و مولانا بجهت خواب دو مسئله
بیست و پنج هزار درم حاصل نمود و کار اسلام بالا کرفت و رونق زیاده شد و در کتب
تواریخ است که سلطان سنجر را خنجری بر پشت دست برآمد و هر چند اطباء حاذق
علاج کردند نیکو نشد مولانا ابو الفضل کرمانی طالب علمی بود پیش تخت سلطان
آمد و کفت که من در کتابی دیده‌ام که علاج دست شما این بود و آن دارو ترکیب
کردن چون تجربه کردند خوب افتاد و سود داشت دست سلطان نیکو شد و سلطان
او را تشریف داد و کفت تا بعد از این نزدیک ما باش و با هر وقتی که خواهی
بیا پی روزی مولانا نزدیک سلطان در آمد عزیمه شکار داشت فرمود تا بار کردن خاصه
... مولانا را ... کردند و مولانا را با خود شکار برد و چون شکارکاه رسید کردی و غبار از
از جانب سرخس ... سلاح در پوشیدند و سلطان میکریست و نظام
الملک کفت ای سلطان اسلام از کریستن شما دل لشکریان بشکنند و تو چندان
چرا حسنات داری که هیچ دشمن بر تو ظفر نیابد سلطان کفت کریستن
من از خوف این باغیان نیست کریستن من از آن است که نباید که دو لشکر

بهم برآمد و این از خوف این باغبان نیست که ایشان بهم برآمدند و این طالب علم در
دست و پای اسپان هلاک شود و من با خدای تعالی جواب نتوانم گفت دربین
مقالات بودند که از میان گرد ده کس پیدا شدند و پیاده گشتند و روی بر زمین
نهادند و گفتند با همه بندگان سلطان ایم و سه سال خراج و مال روم آورده ایم
سلطان خوش شد و فرمود که از شکار باز میگردم چون بدر شهر رسید با وزرای
گفت که اندیشه میکنم که این مالها را بدانشمند میدهم که این صید بقدم او بود و هر بار
صید ما کوهی بود یا آهوی چند و این بار چنین مال ببرکت قدم او صید ما شد و
مولانا را گفت که هرچه آورده اند تمام از آن ما است و اشتر و سلاح بار ما تصرف
کن لشکریان و وزیران گفتند ما را اسپ و سلاح است ما را در کار است سلطان
فرمود که هرکه اسپ و سلاح در کار است از مولانا بخرد و مولانا آن مالها را بر گرفت
و در کی بجایه بلغا دور رونق اسلام زیاده شد و چنین نام نیک از سلطان
باز ماند چنین خوانده ام که چون لقمان عزم که حکیم بوده دست پسر را گرفت
و بر سر کوهی برد و گفت ای فرزند سه بار بهمین و سه بار بشمال عالم نگاه
کن تا چه می بینی گفت ای پدر ریگ و سنگ بسیار می نماید گفت بعد از آن
هرچه تو درین نظر بهر یک داده بند و حکمت میدانم و لیکن روز روزگار باخر رسید
تو نتوانند که همه حکمتهای مرا بیاموزی فاما یک پند و حکمت که [illegible]
سخن باز او بگم از این چهار سخن دو انست که [illegible] را فراموش
نکنی و دو انست که فراموش کنی و هرگز با دنیا دل خود را او مرگ را یاد دار و
و هرگز فراموش نکنی و دوم نگوئی که با یکی کنی و بدی که دیگر با تو کند آنرا فراموش
کنی چنانکه هرگز دنیا در پی و دیگر ای فرزند باید که نان بی نانخورش نخوری که زیان
کار باشد و دیگر هر هفته خود را جوان کنی و دیگر چون پیش سر روی با برکه .

بکار بود دیگر چون خواب روزی باید که بر نطع و فراموش خواب حسب بگفت
ای پدر بزرگوار اینچه را گفتی مال بسیار باید و من مالی ندارم مرا اینهمه چگونه دست
دهد لقمان علیه السلام گفت ای پسر هرگاه که نان خشک بر سر گرسنگی خوری ترا چندان
منفعت و لذه دهد که گوئی نان با نانخورش خوش خورده و چون هر هفته
جامه خود را بشوئی برابر جامه نو تن باشد و ترا دوست دارد و چون بحمام روی
هر هفته سر خود را و اعضای خود را از موی پاک باید کرد و چون پاکیزه ترا چنان
شود که خود جوانی و چون دیر تر نزدیک زن روی چنان سود دارد که با زن بکر
گویا صحبت کرده و چون در شب در بر خسپی انگاه که خواب غلبه کرده باشد بخسپی
تن ترا چنان نماید که بر بستر نهالی نیکو و نطع خسپیده و ابو علی سینا نیست حفظ الصحة
را یک بیت بنظم جمع کرده و ان اینست نظم زیادة السرور ان تشرب سفی
الحضر وفی البدن سعد النوم والحمام ... والعبد و معنی این ظاهر است نقل
اند در دانستن عقل صاحب کتاب سواد اعظم رض از خواجه ابو حفص کبیر
بخاری و خواجه ابو القاسم حکیم ترمذی نقل کرده است که واجبست بر مسلمانان
پاک دین که بدانند هر که عقل انبیا و علما و اولیا با عقل کافران برابر نباشد ::
بدانکه عقل بر پنج وجه است عقل غریزی و عقل تکلیفی و عقل عطائی و عقل
است از جهة نبوت و عقل است از جهة شرف اما عقل غریزی همه خلایق
دران برابر اند که همه کافران دانند که ایشانرا خدائی هست درازقی هست
و بیدار کننده نشیب و فراز هست با این عقل غریزی میدانند و اما عقل تکلیفی ::
انست که از بسیاری جهد و از خدمت علما و عقلا و فضلا بودن حاصل شود و جهد
و جدا از یاران خود درگذرد و باندازه تکلف و کوشش و اما عقل عطائی ان بود که
کافران را در ان نصیب نبود و مومنان همه دران عقل برابر اند اما ان عقل که از جهة نبوة است

که بعضی مو سنانرا او ران نصیبیست دان عقل انبیا را بود و دیگران وا انبیا دران برابر بو ند

اما عقل از او بزرگ شرف است که هیچکس را دران نصیب نه محمد مصطفی عم نیست کان عقل
خاص اوست و وهب بن منبه رض روایت میکوید که نود و نه بار کتاب انبیا را
خوانده ام و دران کتابها یافته ام اگر عقل اولین و اخرین را جمع کنند و پیش عقل
محمد مصطفی عم نهند عقل همه خلایق در مقابل عقل او چون دانه ریگ بود در بیابان زیرا که حق
تعالی این همه را جز اجزا رسول الله صلعم داد و از ان یک جز ایشانی از بندکان خود را ایزد که خواست
قدر داد اگر کسی کوید که حق تعالی اتش پرستی را بر محمد مصطفی صلعم عقل داد و از جمله اتش
پرستان باشند فصل فی کل البنج والطین والسوال خوردن سفوف بنا و بنک انه بر ان دار
و مباح است اگر برین زیاده شود و عقل ببرد و مرد را هلاک کند حرام است و
در مبسوط است که اگر علتی دارد و طبیب حاذق علاج برین فرماید خوردن بنک را باکی
بود و اگر از برای ان میخورد تا عقل او برود و یا علتی ندارد و خوردن بنک را عادت
کرده است حرام بود و کناه کبیره است و لیکن بد خوردن و در اخر عمر محنت شود
ابو هریره رض روایت میکند از رسول عم که بر شما باد که پرهیز کنید از ان کیاه یعنی بنگ
که ان خمر عجمیان است شوم را ببرد و ایمان را در حال نزع کند و دیگر فرموده است که زود بود
که بلاد هند در نتیجه ظاهر شود که عقل از خوردن ان برود و دین هم برود و حکمت شیطانی
روی دهد و ان کیاهی بود که انرا بنگ خوانند و هر که خوردن ان عادت دارد و مسلمان
نمیرد و ایمان بسلامت نبرد مگر که توبه کند ذکر فی روضة الاخبار اما کل خوردن امام جعفر
رض روایت میکند که حق تعالی ادم را از خاک افرید و خوردن خاک و گل بر فرزندان
ادم حرام کردانید و عذاب کسی که گل خورند چون عذاب خمر خورند کافیست
اما برای رسول عم فرموده است که کسب اخرین فرزند ادم سوال کردنست پس
در مسجد نشاید کردن که شکایت باشد از حق تعالی فاما شاه مردان امیر المومنین علی رض

بود راکفتند که در مسجد سوالها میکنند کفت بیرون مسجد بنهند تا در مسجد سوال نکنند
کفتند سوکند هم میدهند کفت بی سوکند بنهند تا سوکند هم ندهند کفت ایجا می ستانند
بهاء جایگاه حرج میکنند کفت از جایگاه بنهند تا بها بگاه حرج نکنند · مقامات امام اعظم رض
چنین روایت کرده اند که روزی در برابری میرفت جهودی با او همراه شد آن جهود را کفت
چرا بدین محمد مصطفی صلعم در نیائی کفت ای امام مسلمانان من کرسنه ام اگر دین محمدی حق
است دعا کن تا خوانی را آسمان فرود آید و هر دو از آن طعام بخوریم آنگاه بدین محمد
رسالت پناه در آیم بدین قرار کردند و عهد کرد امام اعظم ابو حنیفه رض دو رکعت نماز
بگذارد و روی بر بنی و کفت یا رب مراد رسوش این بیگانه مجل نگردان خوانی
با چند الوان و کرم نانی از آسمان فرود آید جهود کفت سر بر آر کار بر آمد آن طعام سیر
بخوردند امام اعظم رض کفت شرط وفا کنی و ایمان بیاری جهود کفت صبر تا من نیز دعا کنم
اگر مثل تو توانم که خوانی فرود آورم مسلمان شوم و اگر نتوانم مسلمان شوم جهود
را کفت تن باید جهود دو انا بود و هر دو قدم خود را بر قدم گاه امام نهاد و کفت یا رب
بحق این امام که همچنین که خوان از آسمان فرمود فرستی و در حال خوانی دیگر فرمود امام
اعظم رض متحیر بماند جهود کفت از تو دو کرامت دیدم یکی آنکه تو نمودی و یکی آنکه من
نمودم که هم تر اشفیع آوردم تا کارم بر آید و در حالی مسلمان شد و از چنان بزرگ
این کرامت عجب نبود و دیگر از مقامات او آنست که چهل سال پشت بجفت و
نک و خفت نماز خفتن و نماز بامداد گذارد و نام او نعمان است و نام پدرش ثابت
بود و پدر پنهان پر هیزکار بود که بسبب لقمه که از سیبی که در آب میرفت بخورد
و سعید فرسنگ راه برفت و از خداوند سبب بحلی خواست و در روایت ظاهر آورده
است که روزی شیخی بمسجد اندر آمد و سوال کرد که چه میکوئی در حق مردی که میکوید
که من به بهشت امید ندارم و از آتش دوزخ نمیترسم و چون مرده میخورم و بر ابخ

ندیده ام گواهی میدهم واز خدا تعالی نمیترسم ونماز بی رکوع وبی سجود میگذارم وحق
دشمن میدارم واز رحمت خدای میگریزم وفتنه را دوست دوست میدارم و[illegible]
نمیکنم وصحبت با وی حلال دانم وجهود وترسا را راست گوی دانم واز [illegible]
غسل نمیکنم امام اعظم ابوحنیفه رضوای ما یاران این چنین امثی فی مسئله را چه میگوید گفتند
این شخص کافر باشد امام تبسم کرد وگفت این شخص مسلمان باشد وفرمود آنچه گفته
راست است که به بهشت امید ندارم یعنی امید از خدا تعالی میدارم وآنچه گفته است که از
آتش دوزخ نمیترسم یعنی از خدای میترسم وآنچه گفته است که خون وگوشت مرده میخورم گوشت
ماهی وجرام میخورم وجگر میخورم وآنچه گفته است که آنچه ندیده ام گواهی میدهم یعنی
کلمه شهادة میگویم وبخدای ورسول عم که ندیده ام گواهی میدهم وآنچه گفته است
که نماز بی رکوع وبی سجود میگذارم یعنی نماز جنازه وآنچه گفته است که حق را دشمن
میدارم یعنی مرگ را گفته وآنچه گفته که رحمت خدا تعالی میگریزم یعنی باران میدانم
که رحمت خداست میگریزم وآنچه گفته است که زن را نکاح نمیکنم وصحبت با وی حلال
میدانم یعنی کنیزک را گفته است وآنچه گفته است که فتنه را دوست میدارم یعنی
مال وفرزند را دوست میدارم وآنچه گفته است از خدای نمیترسم یعنی طلب ظلم
نمیکنم وآنچه گفته است که از جنابت غسل نمیکنم یعنی تیمم میکنم بعدم آب وآنچه گفته
است که جهود وترسا را راست گوی میدانم یعنی درین قول که قالت [illegible]
النصاری علی شی وقالت النصاری لیست الیهود [illegible]
است که وقتی جمع از یهود بغداد آمده [illegible] از امام اعظم رض سوال کردند که آن چیست
در عالم که آن شهر هفت محله دارد که یک محله از وی روشن است وشش محله از وی
تاریک ودر آن محله تاریک یک محله تاریک است که بهتر از آن شهر است آن شهر وآن
محله کدام است امام اعظم رض فرمود که آن شهر ماه رمضان است که شش محله روز

او برنش الست و سه محله شب او ریک الست و ان محله تاریک که بهتر از شهر است
شب قدر الست که لیلة القدر خیر من الف شهر چون امام این بیان کرد بسیاری از
جهودان مسلمان شدند و دیگر از فضایل او الست که چهار هزار شاگرد از ابدرجه
فتوی رسانیدند و از انجمله هفتاد مرد در شهر نیشابور ساکن شده اند و
دیگر سی صد و هشتاد هزار مسله را جواب فرموده الست که بیشتر در بن کتاب
یاد کرده شده و دیگر از فضایل او الست که اورده اند مدة ده سال در جوار امام
کرام اعظم رض مردی رباب زن بوده الست که هر شب حریفان بخانه او امدندی و ده
دینار بوی دادندی و تا روز رباب زدی رحمت می بودی و چون امام اعظم رض سحر نماز
گذاردی اوراد همسایه بشنود بر خود حماد زاده دینار بداد و گفت که نزد همسایه
رباب زن برو و اورا از من بپرس که سبب رنجور شده باشد بگوی که در شب
حریفان تو نیامده اند و نزاد خلل نبود و این ده دینار خرج کن زن بجای او گفتند
که دوش عسکر بی آمدی رفته بود و عسس بعضی کوتوال گرفته و در زندان کرده است
و حکم الست او را بقتل اورند مارا کس نیست که غم کار او خورد و چون شما
و این خبر اورد امام اعظم رض با حاضران که بود نزدیک حاکم بغداد رفت حاکم
چون این خبر بشنید پیش او از امام باعزاز امد و گفت بچه مهم قدم رنجه شده امام
اعظم رض فرمود همسایه را حاکم گفت که اگر کمترین کس کردان بودندی این کار
کفایت شدی فاما چون بخود امدی همسایه مرا و همه زندانیان را از کرم تا من
حلم باشم هیچ گناه همسایه نزاک ان من بکسی نبود امام را جبه و دستار بداد و مردان
دانشمندان را که با او بخدمت بوده اند همه را تشریف داد چون مرد مطرب
همسایه بخانه باز امد و فرزندان او شاد شدند و احوال بپرسیدند زبانی احوال بگفت
ماهیل خانه او گفتند که او خود فرزند خود را بر ما فرستاده بود ده دینار

خبری داد که آواز شنودم مگر خسته و رنجور است همسایه به رباب خود و هرچه اسباب فسق
و فساد بود همه را گرفته پیش امام رفت تمامت را بشکست و توبت کرد و گفت حکم کرده
فتوی سابق تو مرا بر توبه آورد و پس از آن پیش امام بعلم خواندن مشغول شد و از جمله مردان اولیا
گردید در رسول عم چنین فرموده است که آدم و همه پیغمبران فخر بمن کرده اند و من فخر بمردی
میکنم که نام او نعمان است و کنیت او ابو حنیفه رض او چراغ امت من است و سنتهای مرا
زنده گرداند و از نور علم وی عالم شریعت من روشن شود و راویان اخبار و ناقلان آثار
چنین روایت کرده اند که روزی رسول عم در مسجد نشسته بودند اعرابی درآمد و کاسه خرما
در آورد و گفت از راه دور آورده ام و رسول عم آن خرما را بر یاران قسمت کردند و هر
چون رسول عم خرما بر داشت و نیمه خرما در دهان مبارک خود نهاده بود و نیمه در دست مبارک
داشت عبد الله مسعود رضا بر خاست و گفت یا رسول الله من در شب خوابی دیده ام تعبیر آن
فرمای رسول عم فرمود که چون خوابی دیدی عبد الله مسعود رضا گفت خواب دیدم که ستاره
از آسمان بر زمین فرود آمد از نور آن ستاره همه عالم روشن شد رسول عم متفکر شد و در ساعت
جبرئیل عم آمد و گفت ای محمد تعبیر این خواب پسر مسعود راست که بعد از رحلت تو بدار البقا
هشتاد سال رحلت روزی مردی بیرون آمد از کوفه و کنیت او ابو حنیفه بود و نام
او نعمان بود و وی همه عالم را بنور علم خود منور گرداند و سنتهای ترا بکمال رساند پس
رسول عم خوشدل شد و انس بن مالک رض را پیش خود خواند و آب از دهن مبارک
خود در دهن او کرد و گفت او را عمر دراز باشد و ابو حنیفه را خواهی دید و سلام من
بوی رسان و بگوی که عطا و تحفه که محمد ترا اسپارد و آن نیمه خرما را که در دست داشت در
حریر پیچید و با عبد الله مسعود رض داد و گفت دست بدست این خرما را نگاه دارید تا بدان

ونت که ابوحنیفه پیدا شود و این خرما را بوی دهید چون رسول ع م بدار الاخره خرامید
عبدالله مسعود رضه ان امانت را نگاه میداشت تا آخر عمر خود آنگاه تسلیم کرد بخود علقمه را داد و قصه
را با وی بگفت چون علقمه را وفات نزدیک شد این همه خرما را تسلیم کرد بخود ابراهیم نخعی
تسلیم کرد و چون ابراهیم نخعی را وفات نزدیک آمد این همه خرما را تسلیم کرد بخود حماد داد
و احوال بگفت و در ان وقت ابوحنیفه رضه هفت ساله بود و شاگردی حماد میکرد
و هر علم که حماد میدانست ابوحنیفه بیک سال از وی میاموخت و حماد هر روز ان همه خرما
را از صندوق بیرون گرفتی و بر دست نهادی و گفتی الهی برسان بدهنده این خرما که
گیرنده این همه خرما را این جای تا آنگاه که روزی ابوحنیفه رضه نزدیک حماد درآمد و گفت
ان امانت را این جای بیار بمن ده که از ان منست و ان خرما چنان بود که دندان وا
و آتش بران همه خرما کار نکردی و هیچ کس نتوانست خوردن و چون حماد این سخن شنید
شاگرد شد و گفت من ندانستم که امانت از ان تو بود و در راه میدیدم و نزد اصحاب ما
و قصه عبدالله مسعود رضه با او گفت و ان همه خرما [illegible] ابوحنیفه رسید چون نزدیک
شد و ابوحنیفه رضا از ان خرما بخورد چون حماد وفات کرد ابوحنیفه رضه قصد حج کرد و ابو حنیفه
را با خود [illegible] نزدیک خیمه [illegible] طایفه مردم انبوه بگرد ان خیمه درآمدند
و چون [illegible] که این خیمه از ان کیست گفتند خیمه انس بن مالک است ابوحنیفه
گفت چون بدانجا رفتم پیری دیدم سال خورده نورانی وجه گفتم این کیست گفتند انس
بن مالک است رضه درآمدم و بروی سلام کردم چون آواز من شنید گفت این آواز
آشنا می آید گفت از کجا می آیی گفتم از کوفه گفت کیستی تو گفتم ابوحنیفه انس بن
مالک موی ابروی خود را بالا گرفت و گفت نزدیک من درآی تا امانتی که در آمده ام از رسول ع م

نبو سیار هم چون نزدیک او رفتیم قدری آب از دهن او در دهن من افگند و گفت
این آب دهن مصطفی علیه السلام چون آب در دهن ما کرده من بخوردم و حلاوت عظیم یافتم
پس انس بن مالک رض گفت چون آب دهن مبارک رسول علیه السلام بخوردی خود را چگونه می بینی
نشان آن با من بگوی ابوحنیفه رح برپای برخاست و گفت ای انس بن مالک این ساعت خود را
چنان می بینم که اگر جمع کنند امامان بنی و دانایان بغداد را و کاتبان کوفه را و فصیحان مکه را
و دانایان مدینه را و بصیران بصره و عاقلان اصفهان را و شیخان همدان را و سخن شناسان
شیراز و مودبان کرمان را و قرآن خوانان خوارزم را و حکیمان فارس را و کاملان نیشابور را
و پیران هراة را و اشراف سیستان را و علماء بلخ را و حکیمان هند را و بزرگان سند را و مفسران
ماوراء النهر را و فقیهان بخارا را و حاکمان کشان سمرقند را و غازیان طوس را و عیاران بادرو را
و دانشمندان فرغانه را و چون این همه را جمع کنند حق تعالی هر یک را از ایشان علم شریعت و احکام
اسلام و ملت و تاویل و تفسیر و معجزه و امر و نهی و وعد و وعید و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و حکم
و مدت و هجرت و ... و مراد شد و اعراب و حروف و راو و بیان و امثال و اشکال و اقوال و اخبار
و عبارات و تصدیق و تحقیق در دین و معاملت و بیع و اجارت و وصیت و کفالت و صوم و صلوة
و فروع و اصول و شمایل و فضایل و تحقیق و معانی و تفسیر و اقوال و معاملت و لغت و الفاظ
و ... و علوم و لغت و فقه و فلسفه و هندسه و دیگر چندین انواع علوم حکمت در هر یک
از این قوم متفق بوده و از هر یک نوع علم هزار مسئله از من پرسند بتوفیق حق تعالی این همه را
جواب گویم و از هیچ کلمه [illegible] نکنم و از همه زیاده ام [illegible] من به همه آفاق
برسد و در موالد الامام ظهیر الدین [illegible] رح خوانده ام که چون امام اعظم رح حج آخرین بگذارد با خود
گفت پیر و ضعیف شده ام شاید که عمر بدیگر سال وفا نکند که حج گزارم مجاوران کعبه را گفت

در رکوع نگذارید تا باز خود را با حق تعالی عرض داریم تا شاید که کارهم برآید مرا و آن گفتهٔ از روی
رسول علیه السلام است تا امروز کسی را شب و رکوعه نکند و شنیده‌ام هم ما تو مقتضی اهل اسلامی در رکوعه نبود و چون
در رکوعه شدیم و فرض نماز صبح گذاردیم هر یک قدم پیشاده دو رکعت نماز تطوع سنت
کردیم و دو رکعت اول یک نیمه قرآن خواندیم بعد از سلام روی بزمین نهادیم و بگریستیم
و گفتیم یا رب این شیخ ضعیف را که نتوانست چنانکه حق عبادت تو باشد بر احدیت
و طاعت کند ما را نیز آن بزرگان خدا نشوند شناخته‌ام حق عظمت و بزرگی خود که الفضا
حدیث مرا اکمال موفقیت خود و زیرکی ضعیف هاتف که تغی از گوشهٔ خانه گوید آواز داد
که یا ابا حنیفه خدمت کردی و نیکو خدمت کردی و ما را نیکو و برکمال شناختی غفرت
لک و لمن اتبعک بیامرزیدم ما ترا و مر آنکس را که متابعت تو کند و لمن علی مذهبک
یوم القیمة و آمرزیدم مر آنکس را که بر مذهب تو باشند تا روز قیامت و رزقنا
الله وایاکم شفاعة فی الدار القرار و اعاذنا الله وایاکم من الدار البوار بفضلک
یا غفور و یا غفار یا کریم یا ستار یا رحیم یا بار و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه
و ازواجه و ذریاته و اصهاره و انصاره و اتباعه اجمعین الطیبین الطاهرین آمین اللهم
الحمد لله و المنة که باتمام رسید بتاریخ هشتم شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۴[illegible] هجری النبوی علیه و آله و اصحابه
الف التحیة و السلام بموجب ارشاد حضرت صاحب علیا جناب سلطان المعظم برهان
الملة والدین میرزا محمد رضی الدین عالی میرزا احمد [illegible] کتب [illegible]